

در ستایش کمونیسم

بیدارباش‌های تازه و کهنه برای یک جامعه آزاد و برابر



تارنگاشت عدالت

برگردان: خ. طهوری

بهار ۱۳۹۴

کمونیسم پرهیزه (تابو) است. هیچ کس مجاز نیست متصور شود و یا حتا بیان کند که این ایده ممکن است منطقی باشد. هیچ کس اجازه ندارد به این نتیجه برسد که ایده‌های کمونیستی می‌توانند درست و مفید باشند. هر کس که علیه این پرهیزه خلاف کند، باید بیه حملات خصمانه شدید علنی و انزوا را به تن خود بمالد...

برای آنانی که نمی‌خواهند تخریب و بی‌عبت جلوه دادن چشم‌انداز و راه به سوی آینده را بپذیرند، شاید نگاهی به گذشته مفید و مطلوب باشد.

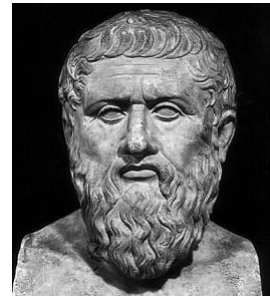
تاریخ نشان داده که ایده جهانی کمونیستی را، که هر روز از نو مطرح می‌گردد، نمی‌توان از بین برد و نشان می‌دهد که این گونه افکار و ایده‌ها مطابق با نیازهای اساسی انسان برای همزیستی است؛ همزیستی انسانی. این رویکرد حداقل مبین این آرزو است که باید روابطی که بود و هست به کلی تغییر یابد و در عین حال نمای سیاستی چپ و سوسیالیستی و نهایتاً مناسبات زندگی کمونیستی را ترسیم کند.

ما در این کتاب جملات اساسی بزرگانی را منتشر خواهیم کرد، که هر چند همگی خود را کمونیست نمی‌دانستند، ولی اکثر آنها مخالف شدید استثمار، سرکوب و تحمیق جامعه دوران خود بودند و برخی از آنان حتا جان خود را در این راه باختند.

البته اگر به اطراف خود بنگریم و در نظر بگیریم که در جهان امروز چه می‌گذرد، آنگاه «ستایش کمونیسم» یک پرووکاسیون به نظر می‌رسد. ولی کدام انسان فرهیخته‌ای حاضر است از اندیشیدن پرهیز کند، زیرا نمی‌خواهد زیر بار پرووکاسیون برود؟

افلاطون (۳۴۷ سال قبل از میلاد)

Platon

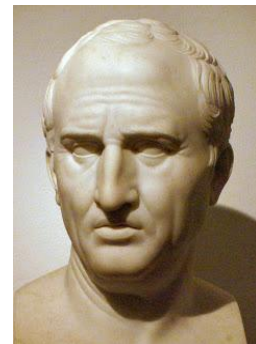


جایی که فقیر و غنی غریبه است

در جامعه‌ای که فقیر و غنی نمی‌شناسد، می‌توان بهترین خواص را یافت، زیرا نه جنایت و نه بی‌عدالتی پدید می‌آید. ... یک فرد بسیار مؤمن هرگز نمی‌تواند یک فرد بسیار غنی باشد، زیرا سود به حق و ناعادلانه، روی هم بیش از دو برابر تنها سود به حق است.

مارکوس تولیوس سیسرو (از ۱۰۶ تا ۴۳ قبل از میلاد)

Marcus Tullius Cicero



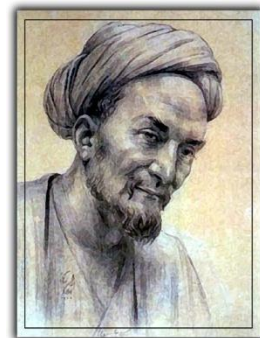
سیسرو، یک سخنور، فیلسوف و سیاست‌مدار رومی بود که تا مقام کنسولی، که بالاترین منصب دولتی در روم باستان بود، ترقی کرد. بعد از آن که او کودتای نافرجام «کاتیلیناس» را افشاء کرد، از سیاست کناره گرفت ولی چند سال بعد مجدداً با شکوه و افتخار بازگشت. مقوله مرکزی مکتب وی «هومانیٹاس» (بشریت) است. عنوان تکه‌های

به جای مانده از سخنان وی که به صورت کتاب جمع‌آوری شده *De re publica* نام دارد که به اشتباه «دولت» ترجمه شده که صحیح آن «جامعه» است. این کتاب پایه اساسی شیوه فکری اروپایی در رابطه با دولت را تشکیل می‌دهد. سیسرو با شدت با ثروت و جاه‌طلبی‌های توانگران مقابله می‌کرد و در مقابل آن نیاز بشر به سیاستی را که در جهت رفاه و آسایش عموم باشد، مطرح می‌کرد.

اغنیاء، بهترین‌ها نیستند

زیرا ثروت، نام، قدرت بدون بینش و اعتدال در زندگی، مملو از ننگ و غرور و قیح است و هیچ چیز زشت‌تر از آن شکل دولتی نیست، که در آن اغنیاء در زمره بهترین‌ها محسوب شوند.

سعدی (۱۱۹۰ تا ۱۲۸۳)



بنی آدم اعضای یکدیگرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی به درد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار
 تو کز محنت دیگران بی‌غمی
 نشاید که نامت نهند آدمی

پاراسلسوس (نیمه اول قرن شانزدهم)

Paracelsus



پاراسلسوس از نجیب‌زادگان بود. او ابتدا در مکتب راهبان «بندیکتین» در ویلاخ و سپس در «فره‌رارا» تحصیل کرد و دکتر گرفت. او سفرهای متعددی در اروپا انجام داد و در آلمان به عنوان پزشک معتبری شناخته شد. او در سال ۱۵۲۷ پزشک رسمی و سپس پرفسور شهر بازل در سوئیس شد. او به عنوان یک رفرم‌گرای اوتوپیست، منتقد کلیسا، پاسیفیست، هوادار حقوق بشر و مخالف اعدام شهرت یافته بود.

زمین متعلق به همه انسان‌ها است

... وقتی که در قبال ربح به کسی پول قرض می‌دهی و از ربح آن استفاده می‌کنی و سرمایه اولیه تو دست نخورده می‌ماند، این را به جز دزدی با چه چیز می‌توان مقایسه کرد؟ دلیل: تو از عرق جبین دیگران سد جوء می‌کنی ...
 زمین برای همه انسان‌هاست. برای همه به یک اندازه ...
 زیرا هر انسانی به اندازه دیگری ارزشمند است ...
 باید با عشق و برادری با آن رفتار کرد.

توماس موروس (۱۵۱۶)

Thomas Morus



(حقوق‌دان، اومانیزست و دولت‌مرد انگلیسی مؤسس کمونیزم تخیلی عصر جدید. او که یک کاتولیک بود از ابراز سوگند وفاداری به پادشاهی هنری هشتم خودداری کرد و لذا به زندان افتاد و سرانجام به قتل رسید.)

مالکیت خصوصی عدالت نمی‌شناسد

هر کجا که مالکیت خصوصی وجود داشته باشد و پول معیار همه چیز باشد، عدالت وجود نخواهد داشت، مگر این که بخواهیم وضعیتی را که در آن مردمان خبیث همواره در ناز و نعمتند، عادلانه بدانیم.

مارتین لوتر (۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶)

Martin Luther



مارتین لوتر در اثر خود به نام «از آزادی یک انسان مسیحی» شخصیت تخیلی یک انسان

متدین و والایی را ترسیم می‌کند که چون به مسیح شبیه شده، به خاطر عشق به هم‌نوع به کلی از ثروت چشم می‌پوشد. خوب است که ثروت «از این به آن جریان یابد»: یعنی همان‌طور که در روایات حواریون آمده، مالکیت اجتماعی.

ثروت الهی باید همگانی گردد

ببین، به این صورت باید موهبات الهی از دستی به دست دیگر جریان یابد و عمومی شود ... از ما باید به سوی کسانی جاری شود، که نیازمندند ...

توماس مونتسر (۱۴۹۰ تا ۱۵۲۵)

Thomas Müntzer



هاینریش هاینه سه قرن پس از مرگ مونتسر نوشت: «مونتسر "یکی از از خود گذشته‌ترین و در عین حال بداقبال‌ترین فرزندان آلمان بود که انجیلی را تبلیغ می‌کرد، که خوشبختی را تنها در آسمان وعده نمی‌داد، بلکه برابری و اخوت مردم را در کره خاکی امر می‌کرد.»

اربابان به دست خود مردمان فقیر را دشمن خود می‌کنند

دفاعیه توماس مونتسر: «... چشم بگشا! هسته مرکزی ربا، دزدی و راهزنی را همان اربابان و سروران ما تشکیل می‌دهند. آن‌ها همه موجودات را تصاحب می‌کنند. ماهیان را در

آب، پرندگان را در هوا و نباتات را در زمین، همه چیز باید به آنها تعلق داشته باشد. و برای این کار فرامین پروردگار را به مردمان تبلیغ می‌کنند و می‌گویند: "خداوند فرموده: نباید دزدی کنی." ولی خود به این قوانین پایبند نیستند. به این صورت که آنها همه انسان‌ها را عذاب می‌دهند و کشاورز و صنعت‌گر بی‌نوا و هر چیز را که جان دارد، ضایع می‌کنند و می‌دوشند، آنگاه که یکی از آنها کوچک‌ترین خطا و یا دزدی کند، باید به دار آویخته شود. و در این رابطه آقای دکتر لوتر می‌گوید: "آمین!" خود این آقایان سبب می‌شوند، که مردمان فقیر به دشمنی با آنان برخیزند. آنها نمی‌خواهند علل قیام را از میان بردارند. در درازمدت چگونه ممکن است که این روال به خیر بگذرد؟ و اگر من این مسایل را مطرح کنم، شورشگر و یاغی نامیده می‌شوم. بسیار خوب!"

هانس هرگوت (۱۵۲۷)

Hans Hergot

(ناشر و فروشنده کتاب نورنبرگی به خاطر نوشته پایین به جرم دعوت به طغیان‌گری در تسویکاو دستگیر شد و از طرف دادگاه دربار در درسدن محکوم به اعدام گردید و روز ۲۰ ماه مه ۱۵۲۷ اعدام شد.)

تقسیم نان

در دنیا سه میز می‌توان یافت. اولی زاید اما پُر، دومی متوسط و تأمین‌کننده حداقل لازم و سومی به کلی فقیر و فقیر. آنهایی که میزشان به وفور پر بود، آمدند و خواستند برای تمتع خود از میزی که خالی تر بود، نان ببرند. در این لحظه مبارزه آغاز خواهد شد و خداوند میز زاید و میز خالی را واژگون خواهد کرد و میز متوسط را تأیید و تقویت خواهد نمود.

توماسو کامپانه‌لا (۱۵۶۸ تا ۱۶۳۹)

Tommaso Campanella



کامپانه‌لا (۱۵۶۸ تا ۱۶۳۹)، فیلسوف ایتالیایی، به جرم ارتداد، دستگیر، شکنجه و محکوم شد ولی با وساطت پاپ اوربان هشتم آزاد گردید.

در کشور آفتاب، فقیر و غنی برابرند

علم، مناصب عالی و لذا ید زندگی در کشور آفتاب به نحوی اجتماعی است، که کسی نمی‌تواند بخشی از آن را به خود اختصاص دهد. (...) در یک جامعه واقعی، همه در عین حال که فقیرند، غنی نیز هستند؛ غنی هستند، زیرا همه هر چه را که مورد نیازشان است، در اختیار دارند و اما فقیر، زیرا که هیچ‌کس چیزی به عنوان مالکیت خود صاحب نیست.

جرالد وینستانی (۱۶۰۹ تا ۱۶۷۶)

Gerrard Winstanley



وینستانی در طی انقلاب انگلیس مقالات کمونیست تخیلی خطاب به مجلس، ارتش، شهر

لندن و خلق منتشر می‌کرد. او همراه هوادارانش در دهات، کمون تشکیل داد که پس از گذشت یک سال توسط زمین‌داران و دستگاه‌های حقوقی آنان ویران گشت.

مالکیت خصوصی پایه و اساس همه جنگ‌ها و دزدی‌هاست
مالکیت خصوصی (Particular propriety) انگیزه همه جنگ‌ها، خونریزی‌ها، دزدی‌ها و قوانین برده‌داری است. تا وقتی که حکام، زمین را مالکیت شخصی خود می‌دانند و بر مالکیت خصوصی ارج می‌نهند، مردم ساده، آزادی نخواهند داشت.

فریدریش فون لوگاو (۱۶۰۴ تا ۱۶۵۵)

Friedrich v. Logau



فرزند یک بزرگ‌مالک، که در فرانکفورت حقوق تحصیل کرد و بعدها وزیر دربار هرتسوک لودویگ فون بریگ شد)

پول:

جسم و روان آدم

دنبال پول و ماله

وانکس که دستش خالیست

نبودنش حلاله

مال من و مال تو:

همه چیز را به مال من و مال تو تقسیم کن
تا زندگی صلح‌آمیز از بین برود.

یان آموس کومینسکی (۱۵۹۲ تا ۱۶۷۰)

Jan Amos Komensky



یکی از فیلسوف‌های مهم اومانیست و یکی از پیشکسوتان علوم تعلیم و تربیت که خواستار تعلیم و تربیت اجباری و رفرم سیستم تعلیمی در لندن بود.

خیر عمومی باید بالاترین قانون باشد

هدف جامعه بشری، آرامش و امنیت عمومی است. عافیت خلق باید مهم‌ترین قانون هر جمهوری و یا کشور پادشاهی باشد. لذا باید هر چه که بخواهد جامعه بشری را بی‌قرار، مغشوش و مختل کند و یا بند امنیت عمومی و یا خصوصی را بگسلد، فوراً متوقف گردد ... جنگ مشکل‌گشا نیست. آن کس که چیز دیگری را از عافیت جامعه بشری ارزشمندتر بداند، خیرخواه جامعه بشری نیست.

ژان مسلیر (۱۶۶۴ تا ۱۷۲۹)

Jean Meslier



یک روحانی فرانسوی که نظم فئودالی رژیم فرانسه و کلیسا و مذهب مدافع آن را مورد انتقاد قرار می‌داد

همه می‌توانند راضی زندگی کنند

اگر انسان‌ها می‌توانستند همه محصولات، ثروت‌ها و مواهب زندگی را اشتراکاً در اختیار داشته باشند و از آن‌ها نیز به طور اشتراکی استفاده کنند و خود را با فعالیت صادقانه و معنادار و کار جسمی و یا روحی سرمشغول دارند و اگر می‌توانستند با مواهب کره زمین و ثمره کار و کوشش خود با درایت رفتار کنند، در آن صورت همگی به قدر کافی امکان داشتند تا خوش‌بخت و راضی زندگی کنند.

مورلی (۱۷۱۶ تا ۱۷۸۱)

Morelly



این کشیش فرانسوی به عنوان فیلسوف علوم اجتماعی دقیق‌ترین شکل کمونیسیم تخیلی دوران روشنگری را ارائه کرد

کتاب قانون جامعه طبیعی

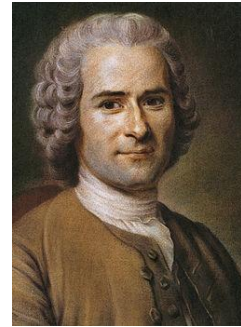
تصور می‌کنم که کسی نمی‌تواند صراحت و وضوح کامل این جمله را منکر شود که: آنجا که اصلاً مالکیتی وجود نداشته باشد، پی‌آمدهای فاسد کننده آن هم وجود نخواهد داشت.

در آن صورت به فکر چه کسی خطور خواهد کرد، که آنجا که مالکیتی وجود ندارد، حکومت کند و یا راغب به برده کردن دیگران باشد؟ در جامعه‌ای که افتخار شامل حال کسانی شود که انجام سنگین‌ترین وظایف و تحمل شدیدترین مصایب را پذیرا می‌شوند، بدون آن که خواستار سهم بیش‌تری از لذایذ زندگی که دیگر شهروندان در آن سهمند باشند، استبداد رشد نخواهد کرد.

در جامعه هیچ‌چیز در اختیار فردی به عنوان صاحب و مالک آن شیئی وجود نخواهد داشت به استثنای آنچه که فرد در آن لحظه واقعاً مورد استفاده قرار می‌دهد، خواه برای رضای حوایج، خواه تفنن و یا کار روزمره.

ژان ژاک روسو (۱۷۱۲ تا ۱۷۷۸)

Jean-Jaques Rousseau



فیلسوف، آموزگار، تاریخ‌شناس، شاعر، دانشمند علوم کشوری، فرهنگی و موسیقی، آهنگساز، گیاه‌شناس سوئسی نویسنده مانیفست رادیکال - دمکراتیک کشورداری. این کتاب در شهرهای متعددی ممنوع و در ژنو و پاریس آتش زده شد. او پس از این وقایع اقدام به مهاجرت کرد.

هیچ کس مجاز نیست فرد دیگری را خریداری کند

هیچ شهروندی مجاز نیست که آنقدر غنی باشد که بتواند شهروند دیگری را خریداری کند و همین‌طور هیچ شهروندی مجاز نیست آنقدر فقیر باشد که مجبور شود خود را بفروشد.

کریستف مارتین ویلاند (۱۷۳۳ تا ۱۸۱۳)

Christoph Martin Wieland



ویلاند در کنار لسینگ از مهم‌ترین شعرای دوران روشنگری در آلمان محسوب می‌گردد. از آثار او می‌توان رمان‌های سیاسی، مطالب مربوط به انقلاب فرانسه و ترجمه آثار باستانی را نام برد. او تا سال ۱۸۱۰ مجله دویچه مرکور را منتشر می‌کرد.

... زیرا شما هزینه زندگی هزاران نفر را می‌بلعید

چقدر دلم می‌خواست، قصرهایتان، باغ‌هایتان، تابلوهای نقاشیتان، مجسمه‌هایتان، طلا و نقره و عاجتان، سفره‌تان، کنسرت‌هایتان، تئاترهایتان، مشاطه‌گران و هنرپیشگانتان، میمون‌ها و طوطی‌هایتان را ناز شستتان بدانم، اگر تنها دست من بود و می‌توانستم به ده‌ها هزار مخلوق فقیر هم‌نژاد شما فکر نکنم، که صاحب این چیزها نیستند و تاب و توان دفاع از خود را در مقابل توهین‌های آب و هوا و فصول نامطبوع ندارند، زیرا شما در قصرهای مرمین زندگی می‌کنید.

مخلوقاتی که چیزی ندارند تا بدن‌های برهنه خود را بیوشانند، زیرا حتا بردگان شما در البسه فاخر خودنمایی می‌کنند.

مخلوقاتی که امکان آن را ندارند تا شکم خود را سیر کنند، زیرا شما سر سفره یک روز خود، هزینه زندگی یک هفته هزاران نفر را می‌بلعید.

ای فرزندان خوشبختی، شما خیلی ساده می‌توانید حساب کنید. حساب کنید چندین هزار

نفر از مخلوقات هم‌نژاد شما باید از بین بروند تا یکی از شما سالانه ۴۰ تا ۵۰ تالنت (سکه یونانی) صرف شکم خود کند! بهتر نیست که کار خیری انجام دهید، حتا اگر به خاطر این باشد که تیغ نفرتی را که نگاه به شهوترانی‌ها و ولخرجی شما در بین اکثریت افراد جامعه پدید می‌آورد، گُند کند؟

افرادی که با کار سخت و جان‌فروشی خود قادر نیستند آنقدر نان که شما روزانه جلوی سگ‌های خود می‌افکنید، برای سدجوع فرزندان خود تهیه کنند!

بزرگ‌ترین مسؤولیتی که به عهده حکام یک کشور است، به غیر از سعی و کوشش برای تأمین رفاه خلق خود، چیست؟... اگر حکام بتوانند جامعه را از تمامی آسیب و گزندها دور نگه دارند و هر آن چه را که خداوند از لذات و مواهب برای انسان خاکی خلق کرده، در اختیار مردم قرار دهند، در آن صورت این حکام چه کار دیگری جز فراهم آوردن وضعیتی که هزاران و یا میلیون‌ها نفر از مردم از زندگی خود راضی باشند، خواهند کرد؟

... زیرا اگر در یک کشور بزرگ، پایین‌ترین طبقه که بسیار ضروری است، مفیدترین طبقه نباشد؛ و حتا اگر این طبقه برای دولت به تهدیدی مبدل گردد، زیرا زیر فشارهای بیش از حد و بی‌نوایی مایوس‌کننده، نه این که مجبور باشد، بلکه به سوی همکاری با دشمنان قسم خورده قوانین و نظم بورژوازی گرایش یابد، در آن صورت گناه عمده به گردن چه کسی غیر از آن‌هایی خواهد بود، که وظیفه و قدرت داشتند تا با اقدامات و ابزار مناسب و مطلوب از این کار جلوگیری کنند؟

گابریل بانوت د مابلی (۱۷۰۹ تا ۱۷۸۵)

Gabriel Bannot de Mably



یک تاریخ‌شناس، سیاست‌مدار و نویسنده فرانسوی که از اشراف‌زادگان ثروتمند بود. او طرحی از یک جامعه بی‌طبقه ارایه کرد. او بر این عقیده بود که تنها نظامی که با طبیعت هماهنگ است، یک نظم کمونیستی است.

کمونیسیم طبیعت خواسته

طبیعت این طور خواسته که خوش‌بختی مشابه و برابری حقوق شهروندان، شرط لازم برای رفاه یک کشور باشد.

گوتهولد افرایم لسینگ (۱۷۲۹ تا ۱۷۸۱)

Gotthold Ephraim Lessing



لسینگ نویسنده، فیلسوف، ناشر و منتقد ادبی آلمانی و از چهره‌های مهم عصر روشنگری

است. نوشته‌ها و نمایشنامه‌های او نقش کلیدی در شکل‌گیری ادبیات آلمانی داشته است.

آن زمان فرا خواهد رسید

آن زمان فرا خواهد رسید که انسان رفتار نیک پیشه کند، چون خیر است و نه چون که به طور دلبخواه پاداش یا مجازاتی برای آن تعیین شده است.

ژان پل مارا (۱۷۴۳ تا ۱۷۹۳)

Jean P. Marat



مارا، یک پزشک، ژورنالیست و انقلابی فرانسوی، چندین بار دستگیر و محکوم شد. روز ۵ آوریل ۱۷۹۳ کلوب ژاکوبین‌ها او را به ریاست کلوب انتخاب کرد. روز ۱۳ ژوئیه ۱۷۹۳ شارلوت کوردای مارای بیمار را در وان حمام با چاقو به قتل رساند. نقاش توانا، ژاک لوئی داوید این لحظه را در اثر تاریخی خود ثبت کرد.

پس از حکومت اشرافی نجیب‌زادگان، حکومت اشرافی مالی؟

چه چیز تغییر خواهد کرد، اگر پس از از بین رفتن آریستوکراسی نجیب‌زادگان، آریستوکراسی مالی جایگزین آن گردد؟

اگر سده‌ی شکست، آب دریا بلاوقفه جاری می‌شود و در راه خود از حرکت نمی‌ایستد تا سرانجام همه جا به یک سطح برسد. در نتیجه، آن برابری حقوقی، برابری ثروت را نیز به دنبال خواهد داشت، که تنها اساسی است که می‌تواند مورد پذیرش عقل سلیم واقع شود.

مری ولستون کرافت (۱۷۵۹ تا ۱۷۹۷)

Mary Wollstone Craft



ادیب و نویسنده انگلیسی. (تولد ۲۷ آوریل ۱۷۵۹ در ناحیه «اسپیتال فیلد»، در حومه لندن - وفات ۱۰ سپتامبر ۱۷۹۷)

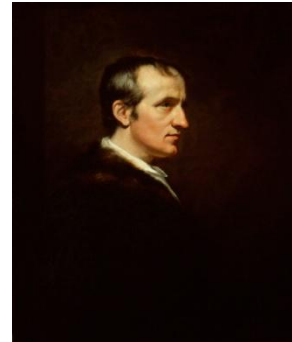
ولستون کرافت از نویسندگان و فیلسوفان قرن هجدهم بریتانیا بود. او هوادار برابری اجتماعی و آموزشی برای زنان بود. اثر مشهور وی احقاق حقوق زنان که در سال ۱۷۹۲ منتشر گردید از متون کلاسیک فمینیستی محسوب می‌شود. او رمان‌ها و مقالات متعدد و هم‌چنین سفرنامه و تاریخ انقلاب فرانسه را نگاشته است.

دیو مالکیت، حقوق بشر را از بین می‌برد

آزادی ایده خوبی است که در بین دولت‌های مختلفی در کره زیبای زمین ما هنوز شکل نگرفته است؛ دیو مالکیت همیشه آماده بوده که حقوق مقدس بشر را زیر پا گذارد و مدام با تجملی متعفن قوانینی به تصویب رساند که با عدالت سر جنگ دارد.

ویلیام گودوین (۱۷۵۶ تا ۱۸۳۶)

William Godwin



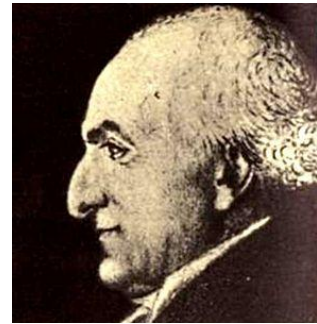
فیلسوف آنارشیست بریتانیایی است. او آثار رادیکال- لیبرالی، ضددیکتاتوری و آنارشیستی فراوانی از خود به جای گذارد، با این نتیجه‌گیری که نهایتاً فقرا مجازند وضعیت جامعه را یک وضعیت جنگی برآورد کنند.

انسان‌ها به توده‌ای بی‌شکل تبدیل شده و مانند ماشین تحمیق گردیده‌اند

اغنیاء به طور مستقیم و یا غیرمستقیم قانون‌گذاران مملکت اند و در نتیجه سرکوب را به طور مستمر وارد سیستم می‌نمایند. (...) مالکیت چیزی است که انسان‌ها را مبدل به یک توده کلی می‌نماید و به آن این قابلیت را عطا می‌کند که مانند یک ماشین بی‌روح مورد دستکاری و تحمیق واقع شوند.

ژاک رو (۱۷۵۲ تا ۱۷۴۹)

Jaques Roux



«کشیش سرخ» که در سال ۱۷۹۰ از کلیسا اخراج شد، تضاد شکل گرفته میان پلیبه‌ها و بورژوازی را در انقلاب کبیر فرانسه بازتاب داد و رهبر *Enrages* (شهروندان خشمگین) شد. او پس از آن که دستگیر شد و به زندان افتاد، دست به خودکشی زد و در نتیجه جزو اولین افراد چپی بود که قربانی ترور انقلابی گردید.

اغیا مرگ و یا زندگی را تعیین می کنند

تا وقتی که یک طبقه بی هیچ مجازاتی بتواند طبقه دیگر را در فقر و گرسنگی نگاه دارد، آزادی یک جنون پوچ است. و تا وقتی که فرد غنی انحصار حق تصمیم‌گیری در مورد مرگ و زندگی دیگران را داشته باشد، برابری یک جنون پوچ است.

ماکسیمیلان فرانسوا ماری ایزدوره ربسپیر (۱۷۵۸ تا ۱۷۹۴)

Maximilien Francois Marie Isedore de Robespierre



ربسپیر به عنوان بورژوازی انقلابی حق داشتن مالکیت را طبیعت دادی می دانست ولی به عنوان شاگرد روسو انتقادی شدید به ثروت و به ثروتمندان وارد می کرد، و آز و زیاده خواهی و قدرت طلبی آن ها را مانعی جدی برای دموکراسی می دانست. در طول انقلاب او به مخالفت با کسانی می پرداخت که قصد داشتند از تغییرات سیاسی بهره برداری کنند: مسأله آن ها این است که می خواهند در حداقل زمان، تا حد مقدور ثروت اندوزی کنند و این کوشش را به عنوان معیار ارزشی به مردم تحمیل کنند.

ربسپیر از یک خانواده فقیر حقوق دان می آمد. او پس از تحصیل حقوق مدت ها به عنوان قاضی دادگاه به کار مشغول بود. او در مجلس خبرگان قانون اساسی نماینده جناح چپ بود. او در مقام رییس حزب «کوه» نفوذ عظیمی داشت و عملاً مدت ها رهبر انقلاب بود. او همراه با هم رزم نزدیک خود سانت یوست، از انقلاب در مقابل نیروهای خارجی با امکانات نظامی و در مقابل دشمنان داخلی با ترور دفاع می کرد. روز ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ او همراه دوست و هم رزمش سانت یوست و بسیاری دیگر از انقلابیون سرنگون شد. او در بین مردم به «فسادناپذیر» شهرت داشت. وجه مشخصه بیانات وی منطق، شفافیت، تهور و وفاداری به اصول بود. او در بین دشمنان انقلاب منفور بود و هنوز هم به عنوان یک هیولای خون آشام شهرت دارد.

برابری، جوهر دموکراسی است

آریستوکراسی، دولتی است که در آن بخشی از شهروندان حکومت می‌کنند و بقیه حکومت می‌شوند. و آن هم چه آریستوکراسی! بدترین نوع آن، یعنی آریستوکراسی اغنیاء.

خطاب به مخالفین:

آیا در آن زمان خلق مبارزه کرد تا در دفاع از حقوق و مرتبت خود به شما یاری رساند و یا برای این که به شما قدرت بخشد تا او را نابود سازید؟ آیا خلق یوغ آریستوکراسی فتودالی را از شانه خود برداشت تا زیر یوغ آریستوکراسی اغنیاء زانو خم کند؟

خلق تنها خواستار آن چیزی است، که ضروریست. او عدالت و آرامش طلب می‌کند؛ اغنیاء خواستار همه چیزند. آن‌ها می‌خواهند همه چیز را تصاحب کنند و بر همه چیز حاکم باشند. سوءاستفاده کردن، میراث و نتیجه کار اغنیاء است. آن‌ها طاعون خلقند. منافع خلق، منافع عموم است. منافع اغنیاء منافع ویژه‌ای است و آن‌ها می‌خواهند خلق را هیچ و اغنیاء را قدر قدرت کنند.

اگر منظور، جامعه خوش‌بختی و رفاه همگان و تضمین حقوق بشر است، در آن صورت باید در مورد کسانی که آن را محدود به قدرت افراد منفرد و بر پایه تحقیر و بی‌ارزش شناختن بقیه نوع بشر می‌کنند، چگونه اندیشید؟

ولی استدلال اغنیاء متفاوت است. با سوءاستفاده عجیب و غریب از عبارات، آن‌ها ایده کلی در مورد مالکیت را به برخی از اشیاء محدود کردند؛ و خود را مالک آن نامیدند. آن‌ها ادعا کردند که تنها مالکین حق استفاده از نام «شهروندی» را دارند و آن‌ها منافع ویژه خود را منافع عموم نامیدند و برای آن که موفقیت این فرض را تضمین کنند، تمام قدرت اجتماعی را در اختیار خود گرفتند. (...)

این تصویر بورژوایی که شما با وسواس کامل به نمایش می‌گذارید، چیست؟ (... این تصویر به شهروندان درس تعجب‌آوری می‌دهد: «غنی باش، به هر قیمت که شد، زیرا به جز این، هیچ نخواهی بود»

نحوه واقعی برای اثبات احترام خود نسبت به خلق این نیست که آن را با تمجید و تملق از قدرت و آزادیش خمار و بی‌اراده کرد، بلکه از او دفاع نمود و در مقابل اشتباهاتش محفوظ نگاه داشت؛ زیرا خلق دارای نقایصی است. ... هیچ‌کس مثل روسو ایده عادلانه‌تری از خلق به ما ارایه نکرده است، زیرا هیچ‌کس بیش از او خلق را نپرستیده. «خلق همیشه خواهان خوبی‌هاست ولی همیشه آن‌ها را نمی‌بینند.» برای آن‌که ثنوری اصول حکم‌فرمایی را تکمیل کنیم، کافیت که اشاره کنیم: وکلای خلق اغلب خوبی‌ها را می‌بینند، ولی همیشه خواهان آن نیستند.

مواد غذایی لازم برای انسان‌ها مانند خود زندگی برای آن‌ها مقدس است. هر چه که برای حفظ حیات بی‌قید و شرط ضروری است، باید در اختیار مالکیت اجتماعی قرار داشته باشد.

فریدریش هولدرلین (۱۷۷۰ تا ۱۸۴۳)

Friedrich Hölderlin



شاعر آلمانی و از شخصیت‌های برجسته جنبش رمانتیسیسم بود. هولدرلین هم‌چنین در تکوین ایده‌آلیسم آلمانی نقش داشت و بر اندیشه فیلسوفانی مثل هگل و شلینگ تأثیر گذاشت.

در نامه‌ای به برادر خود:

عشق به بنی آدم

من به انسان‌ها عشق می‌ورزم، ولی نه به انسان‌های فاسد، نوکر صفت و تنبل که حتا با تجربه بسیار کم هم می‌توان به وفور آن‌ها را یافت. ولی من جوهر بزرگ و زیبای موجود حتا در بین انسان‌های فاسد را نیز دوست می‌دارم. (...)

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که همه چیز و همه کس برای روزهای بهتر در کوشش است. این نطفه روشنگری، این آرزوهای خاموش و کوشش فرد فرد مردم برای رشد فرهنگی نژاد بشر گسترش خواهد یافت و قوی‌تر خواهد شد و میوه‌های لذت‌بخشی خواهد داد. بین! ای کارل عزیز! این آن چیزی است که قلب من به آن آویخته. (...)

و حال ای برادر عزیزم! آن هدف، یعنی فرهنگ، یعنی بهبود وضعیت بنی آدم، هدفی که ما شاید نتوانیم در زندگی خاکی خود به طور کامل به آن دست یابیم، که ما هر چه در

حیطه فعالیت خود مقدمات آن را بیش تر فراهم کنیم، مطمئناً خیلی ساده تر توسط نسل های بعدی عملی خواهد شد، برادرم، کارل! این هدف، می دانم، همین طور در ضمیر تو هم زنده است، شاید نه زیاد شفاف و روشن.

فرانسوا نوئل بابوف (۱۷۶۰ تا ۱۷۹۷)

Francois N. Babeuf



انقلابی فرانسوی تحت تأثیر عقاید روسو، مورلی، مابلی هوادار کمونیسم برادرانه رادیکال شد. چندین بار به زندان افتاد و در یکی از زندان های پاریس همراه همفکران خود «توظئه همفکران» را تشکیل داد. دادگاه او سه ماه به درازا کشید و سرانجام روز ۲۶ مه ۱۷۹۷ محکوم به مرگ گردید. خودکشی وی با شمشیر نافرجام ماند و روز بعد از خودکشی به قتل رسید.

...نه قفلی و نه کلیدی و نه دزدی و نه راهزنی...

دیگر نه اربابی و دیگر نه استثمار کننده و نه استثمار شونده ای. (... دولت آتی مرزها، حصارها، دیوارها، قفل و کلیدها، دعوها، دزدی ها، قتل ها، کوتاه بگوییم کلیه جنایات را از میان برخواهد داشت.

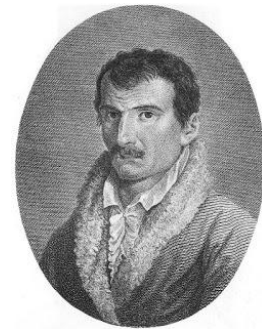
... چون اغنیاء کلیه نعمات را در چنگ خود نگه می دارند...

طبیعت به هر کس حق برابر برای استفاده از نعم مادی اعطاء کرده است. وظیفه جامعه دفاع

از این برابری است. نابرابری و سرکوب معانی مشابهی دارند. بدبختی و بردگی ناشی از این نابرابری است و این نابرابری ناشی از مالکیت است. در نتیجه، مالکیت بدترین آفت اجتماعی و در واقع جنایت در حق عموم است. در یک جامعه واقعی نباید فقیر و غنی وجود داشته باشد. انقلاب به پایان نرسیده، چون اغنیاء کلیه نعمت‌ها را در چنگ خود گرفته اند و تنها دستور می‌دهند، در حالی که فقرا هم‌چون برده کار می‌کنند و هیچ‌نوع حق اظهار نظری در این کشور ندارند.

یوهان گوتفرید زویمه (۱۷۶۳ تا ۱۸۱۰)

Johann Gottfried Seume



او یک دهقان‌زاده فقیر بود که به کمک یکی از اشراف‌زادگان به تحصیل علوم الهی پرداخت ولی شیوه فکری دوران روشنگری او را دچار محذور اخلاقی کرد و از تحصیل علوم الهی چشم پوشید. در سال ۱۷۸۱ توسط مأمورین سربازگیری دستگیر شد و به انگلیس فروخته شد. انگلیس او را برای شرکت علیه جنگ استقلال‌طلبانه به آمریکا اعزام کرد. در سال ۱۷۸۳ او فرار کرد و مجدداً توسط مأمورین سربازگیری پروسی دستگیر شد ولی با پرداخت غرامت مرخصی گرفت و به لایپزیک رفت و به تدریس زبان و در جنب آن به تحصیل فلسفه و حقوق پرداخت. بعدها به خدمت ارتش روس درآمد و به عنوان ستوان ارتش روسیه به لایپزیک بازگشت.

بدون برابری، حقوق و آزادی ممکن نیست

همین که لازم شد برای حفظ میهن مشترک مالیات وضع گردد، سر و صدای همه بلند شد و بلندتر از همه صدای آن کس که قدرتمندتر و توانگرتر بود، شنیده می‌شد که خواستار معافیت مالیاتی بود، اقدامی که فاسدترین و شرم‌آورترین گام قابل تصور بود.

هیچ‌چیز غیر عادلانه‌تر و فاسدتر از معافیت‌های مالیاتی نیست! این برداشت وارونه از عبارات، حقوق اجتماعی را عاری از خرد انسانی نموده و رسوایی را جانشین عدالت و برابری کرده. اما همین که برابری از قوانین رخت بریندد، دیگر نیازی نیست که خواستار حقوق شد ...

... همان‌طور که تاریخ و تطابق کلیه زبان‌ها ثابت می‌کند، سرچشمه کلیه حقوق در برابری اولیه و تساوی حقوق کهنه قرار دارد.

برابری همیشه سنگ محکی برای سنجش عدالت است و هر دوی آن‌ها جوهر اصلی آزادی را تشکیل می‌دهند.

دولت لازم است که عمدتاً به فکر اقشار فقیرتر باشد، اغنیا متأسفانه بیش از حد به فکر خود هستند.

جورج نوئل گوردون لرد بایرون (۱۷۸۸ تا ۱۸۲۴)

Geotge Noel Gordon Lord Byron



این نویسنده انگلیسی با آثار خود در انگلیس و خارج از آن ایده‌های انقلابی و آزادی‌خواهانه را ترویج می‌کرد. او که از جو خفقان‌آمیز موجود در انگلیس که پس از جنگ‌های ناپلئون پدید آمده بود، در سال ۱۸۱۶ مین خود را برای همیشه ترک کرد. او اول در سوئیس و سپس در ایتالیا رحل اقامت افکند و با جنبش‌های آزادی‌بخش تماس برقرار کرد. در سال ۱۸۲۳ قصد داشت با پول، اسلحه و دارو به یاری مبارزه آزادی‌بخش مردم یونان بشتابد ولی قبل از آن که بتواند ایده خود را عملی کند در سال ۱۸۲۴ رخت از جهان بست.

همواره مجازات‌های سنگین‌تر برای فقرا

لرد بایرون ۲۴ ساله (۱۷۸۸ تا ۱۸۲۴) در اولین سخنرانی خود در مجلس اعیان انگلیس علیه قانون ضد جنبش لودیت‌ها (مشهور به نام رهبر آن ند لود) که در جهت سرکوب این جنبش طرح گردیده بود، قیام کرد. این قانون مقرر می‌کرد، هر کس که ماشین‌ها را تخریب کند، محکوم به مرگ خواهد شد. لودیت‌ها در نظر داشتند با تخریب ماشین‌های جدید در صنعت نساجی از بدتر شدن وضعیت کارگران و قبل از هر چیز افزایش بیکاری جلوگیری به عمل آورند. بایرون گفت:

«در حالی که انسان‌های شریب و بدکاره راه و روش‌هایی را پیدا می‌کنند که قانون را زیر پا بگذارند، باید برای کارگران فقیر که گرسنگی آنان را به اعمال گناه مجبور می‌کند، مجازات‌های سنگین‌تر اختراع کرد و طناب‌های جدید به گردن آن‌ها انداخت. این افراد

حاضر بودند با رغبت به کندن زمین بپردازند، ولی بیل در دست کسان دیگری بود. آنها شرم نداشتند گدایی کنند، لکن کسی نبود که به آنها صدقه دهد.

من صحنه‌های زیادی از جنگ دیده‌ام. من شاهد برخی از مظلوم‌ترین ایالات سرکوب شده ترکیه بوده‌ام ولی هرگز، حتا در بین مطلقه‌ترین حکومت‌های بی‌دینان، این قدر بی‌نوایی کثیف ندیدم که پس از بازگشت به قلب این کشور مسیحی شاهد بودم. و نوش‌داروهای آنها کدام است؟ پس از ماه‌ها انفعال، پس از ماه‌ها فعالیت که بدتر از انفعال بود، معجون کلی کشف شد، راز همیشگی پزشکان دولتی از زمان اژدها تا به امروز.

آیا شما در قوانین خود به قدر کافی محکومیت اعدام ندارید؟ آیا هنوز به قدر کافی بر قوانین جزایی شما خون لخته نبسته؟ آیا باید باز هم خون بیش‌تری ریخته شود تا فریاد دادخواهی مردم به آسمان رسد؟ آیا می‌توانید تمام مردم شهرستان را به زندان بیافکنید؟ آیا می‌خواهید بر هر مزرعه‌ای داری بر پا کنید و مردم را مانند لولوی سر خرمن به دار زنید؟ و یا این که می‌خواهید آنها را لت و پار کنید، که اگر بخواهید اقدامات شما اجرا شود، باید در تمام کشور وضعیت اضطراری اعلام کنید، حول و حوش پارک شروود، منطقه جنگلی که روزی محل فعالیت روبین هود بود را خالی از سکنه کرده و به کویر مبدل سازید؟ آیا می‌خواهید بازسازی مجدد آن را به شکلی که در گذشته وجود داشت، به عنوان نعمت الهی عرضه کنید، به عنوان منطقه مطلوب شکارگاه سلطنتی و پناه‌گاهی برای مجرمین؟ آیا این‌ها نوش‌دارویی است که شما برای نسل کلافه و مأیوس در نظر گرفته اید؟

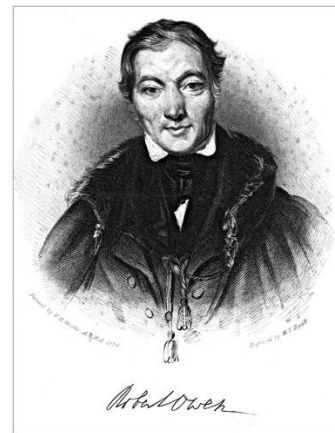
به صاحبان صنعت خسارت فراوان وارد شد. ماشین و دستگاه‌ها برای آنان این مزیت را به ارمغان می‌آورد، که می‌توانند تعداد مشخصی از کارگران را مرخص کنند و از این طریق آنان را به کام مرگ بفرستند. یک کارگر به کمک ماشین می‌تواند به اندازه چند کارگر تولید نماید، مازاد بیکار خواهد ماند... کارگران اخراجی به قدری بی‌اطلاع و مبهوت بودند که به جای خوشحالی از تکامل هنرهای ثمرمند، خود را قربانی کمال ماشین‌ها

می‌دیدند و به خاطر سادگی خود تصور می‌کردند که شکم سیر و رفاه مردم فقیر مهم‌تر از ثروت تعداد قلیلی است که می‌خواهند با تکامل بخشیدن به ابزار کار برای خود فراهم کنند، در حالی که کار کارگر از دست می‌رود و دستمزدش حرام می‌شود.

آیا می‌دانید که چه چیز به مردم بدهکارید؟ آیا می‌دانید که این توده مردم است که زمین شما را شخم می‌زند، در منازل شما خدمت می‌کند، کشتی‌های شما را به حرکت درمی‌آورد، ارتش‌های شما را می‌سازد و به شما امکان می‌دهد به جهان فخر بفروشید. و آیا می‌دانید اگر شما راه را برای فقر و بینوایی آن‌ها بگشایید و سرانجام آن‌ها را نومید و مأیوس کنید، همین توده مردم می‌تواند در مقابل شما بایستاد؟»

روبرت اوون (۱۷۷۱ تا ۱۸۵۸)

Robert Owen



اوون که از یک خانواده فقیر ویلزی برمی‌خاست ایده و پروژه رفعم خود را از بورژوازی - بشردوستانه به سوسیالیسم تخیلی و روزبه‌روز بیش‌تر به سمت ایده کمونیستی تکامل بخشید... حتا پس از شکست مساعی او برای تأسیس تعاونی کشاورزی کمونیستی در ایالت ایندیانا (*New Harmony*) وی به فعالیت‌های خود در تئوری و عمل ادامه داد.

همکاری به نفع همه

برای رسیدن به خوشبختی همیشگی، که طبیعت انسان توان رسیدن به آن را دارد، تنها یک راه موجود است و آن: اتحاد و همکاری همه به نفع همه است.

شارل فوریه (۱۷۷۲ تا ۱۸۳۷)

Fourier Charles



نویسنده فرانسوی شارل فوریه در آثار غنی خود، بدون آن که طبقه کارگر را مخاطب قرار دهد، به کمک تحلیل و نقد خود از نظم سرمایه‌داری دوران خود نشان داد که چرا طرد سرمایه‌داری ضرورت دارد.

حق داشتن کار در اولویت قرار دارد

در صنایع مدرن هر فردی به تنهایی با توده، در ستیزی خودخواسته به سر می‌برد. این امر نتیجه اجتناب‌ناپذیر یک دنیای وارونه است. در جامعه متمدن، فقر زاده و فور است. قرن‌ها ما وقت خود را صرف این کردیم، که در مورد حقوق بشر بحث و جدل کنیم، بدون آن که مهم‌ترین حق، یعنی حق داشتن کار را، که بدون آن بقیه حقوق بی‌معنی است، به رسمیت بشناسیم.

کلود آنری سن سیمون (۱۷۶۰ تا ۱۸۲۵)

Claude-Henri Saint-Simon



سن سیمون نتوانست تفکرات خود را تنظیم کند. بلافاصله پس از مرگش هواداران او آموزش‌های او را زیر عنوان *Exposition de la Doctrine Saint-Simonienne* منتشر کردند.

استثمار انسان از انسان

ادامه استثمار انسان از انسان بدون شک نتیجه شرایط اجتماعی است؛ ولی علت نهایی آن در قانون اساسی مالکیت نهفته که به طور مستقیم بر اساس پرنسیپ‌های حقوق فاتحین استوار است. در نظامی که ما مبین آنیم برای هر کس، چه این فرد یا آن فرد، و برای همه، کار تنها معیار برای داشتن مالکیت است.

برده‌دار و برده، پاتریسین و پلب، ارباب و رعیت، بیکار و کارگر، زنده‌ترین تجلی این تضاد، استثمار انسان از انسان است. ... در نظم اجتماعی آینده هر کس بنا بر توانایی‌هایش ارزش‌یابی خواهد شد و برای کاری که انجام داده، پاداش خواهد گرفت.

لودویگ بورنه (۱۷۸۶ تا ۱۸۳۷)

Ludwig Börne



لودویگ بورنه یک نویسنده دمکرات انقلابی بود که در برلین پزشکی و حقوق تحصیل کرد. در سال ۱۸۱۱ در فرانکفورت به خدمت دولت درآمد و سه سال بعد به جرم یهودی بودن اخراج شد. انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ پاریس او را چنین تحت تأثیر قرار داد که تا آخر عمر در فرانسه ماند.

فقرا هیچ گاه از آزادی برخوردار نبودند

مردم خود را آزاد می‌نامیدند، وقتی که اغنیاء بدون تبعیض بین خود قوانینی وضع می‌کردند و آنها را به اجرا می‌گذارند: فقرا هیچ گاه از آزادی برخوردار نبودند.

آری، این حقیقتی است. مصاف فقرا علیه اغنیاء هم‌اکنون آغاز شده است و وای به حال آن سیاست‌مدارانی که یا احمق و یا بی‌اطلاع هستند و درک نمی‌کنند، که باید علیه فقر مبارزه کرد و نه علیه مردم فقیر. که خلق نه علیه مالکیت، بلکه علیه امتیازاتی که اغنیاء از آنها برخوردارند مبارزه می‌کند. ولی وقتی که این امتیازات، خود را در پناه مالکیت پنهان می‌کند، چگونه خلق قادر خواهد بود، به برابری و مساواتی که مستحق آن است، برسد، جز از [راه] حمله به مالکیت.

اتیان کابت (۱۷۸۸ تا ۱۸۵۶)

Etienne Cabet



او یک تاریخ‌شناس و وکیل دادگستری فرانسوی بود و زیر نفوذ آثار موروس، روو، اوون، سن سیمون و فوریه از هواداران تفکرات کمونیسم تحیلی شد.

متقابلاً و آزادانه

جامعه چیست؟ جامعه روابط متقابل انسان‌ها به طور دواطلبانه است. و به همین دلیل اجازه نیست که ارباب و نوکر، تاراج‌گر و تاراج‌شده، پشم‌تراش و تراشیده شده، ظالم و مظلوم و کلاهبردار و فریب‌خورده وجود داشته باشد. به دیگر کلام: جامعه بر چه پایه‌ای استوار است؟ بر پایه منافع مشترک کلیه اعضای جامعه. آینده جهان به جامعه مشترک تعلق دارد. اعتقاد من به کارایی رویکرد مسالمت‌آمیز به قدری زیاد است که اگر انقلاب را در دست داشتم، مشت‌م را باز نمی‌کردم، حتا اگر قرار بود که در مهاجرت بمیرم.

باید جرأت داشت

کمونیس‌تها از بدو حضور خود بدنام گردیده، ممنوع‌الکلام شده و مورد پیگرد قرار گرفتند. چه تأثیری دارد! انسان باید برای داشتن اعتقاد، تهور و جرأت داشته باشد: باید اعلام کند که کیست و چیست. من یک کمونیس‌تم!

پیر ژوزف پروودن (۱۸۰۹ تا ۱۸۶۵)

Pierre Joseph Proudhon

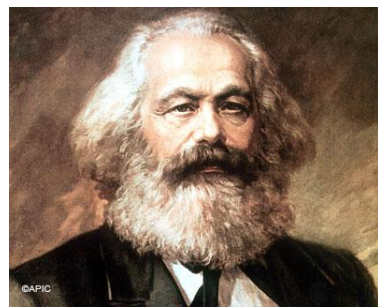


پیر ژوزف پروودن ناشر، جامعه‌شناس و سوسیالیست فرانسوی، نظریه پرداز آنارشیزم.

چه کسی باید دیگری را استثمار کند؟

سرمایه سرقت است (la propriété est le vol). (...) کمونیسیم نابرابری است ولی به مفهوم کاملاً مخالف مالکیت. مالکیت، استثمار مستضعفین از طرف اغنیاء است؛ کمونیسیم، استثمار اغنیاء توسط مستضعفین می‌باشد.

کارل مارکس (۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳)



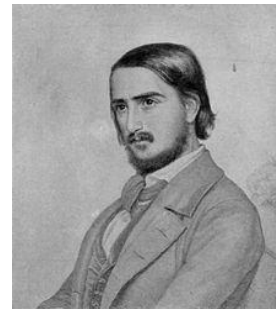
در ستایش تئوری

ما شدیداً معتقدیم که نه کوشش عملی، بلکه تعاریف تئوریک ایده‌های کمونیستی خطر اصلی را تشکیل می‌دهد، زیرا در لحظه‌ای که کوشش‌های عملی تهدیدآمیز و خطرناک شود، می‌توان با توپخانه به آن پاسخ داد اما ایده‌ها که روح ما را تسخیر می‌کند و بر

نگرش ما که توسط عقل و وجدان ما شکل گرفته، پیروز می‌شود، زنجیرهایی است که نمی‌توان آن را پاره کرد بدون آن که قلب خود را از سینه بیرون کشید. آن‌ها شیاطینی هستند که انسان تنها وقتی می‌تواند بر آن‌ها پیروز گردد، که خود را تسلیم آن‌ها کند.

جورج هروگ (۱۸۴۳ تا ۱۸۶۳)

Gerorg Herwegh



جورج هروگ (۱۸۱۷ - ۱۸۷۵) حقوق و الهیات تحصیل کرد و از ۱۹ سالگی به عنوان نویسنده آزاد در اشتوتگارت زندگی می‌کرد و در نوشته‌های خود پرولتاریا را به رفتار انقلابی و دمکراتیک ترغیب می‌کرد. برای فرار از خدمت سربازی به سوئیس فرار کرد. او مدت‌ها در روزنامه نویه راینیشه تسایتونگ که توسط کارل مارکس منتشر می‌شد کار می‌کرد. او در قیام آوریل ۱۸۴۸ بادن در رأس یک واحد پرولتری فرانسوی - آلمانی مبارزه کرد و پس از سرکوب این قیام مجدداً مجبور به فرار شد. او در سال ۱۸۶۳ سرود انجمن عمومی کارگری آلمان را که لاسال تأسیس کرده بود، نوشت که به یکی از مشهورترین شعارهای کارگری تبدیل شد.

کمونیست‌ها

این گروه کوچک را مورد تمسخر قرار ندهید! عقاب پرهیبت روم باستان را تعداد کم‌تری از این گونه حواریون بر زمین کشیدند!

مرد کار، بیدار شو!

و قدرت خود را دریاب!
همه چرخ‌ها از حرکت باز خواهند ایستاد،
اگر بازوان قوی تو اراده کنند.

موزس هس (۱۸۱۲ تا ۱۸۷۵)

Moses Hess



او در دانشگاه کلن به تحصیل علوم فلسفی پرداخت و از مؤسسين روزنامه راینیشه تسایتونگ بود و مقالات سوسیالیستی منتشر می‌کرد و در سال ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۶ دست به انتشار مجله سوسیالیستی پرولتری آینه اجتماع زد. او در سال ۱۸۴۷ به عضویت اتحادیه کمونیست‌ها درآمد و معاون رییس انجمن کارگران آلمان شد، که در همان ماه تأسیس گردید.

متأسفانه فقط در حرف...

در آسمان ایده‌های ما، هیچ‌نوع پیش‌داوری وجود ندارد؛ در آنجا ما مرتبت انسانی را تمام و کمال به رسمیت می‌شناسیم؛ حقوق همیشگی او را اعلام می‌داریم، در آنجا همه انسان‌ها برادر و رفیقند. در تاریخ‌ترین زوایای وجود خود، ما به برابری عام کلیه انسان اعتقاد داریم. آری آلمان در تئوری از همه کس جلوتر است، متأسفانه فقط در حرف. در همان حال که ما بهترین انسان‌ها، خالص‌ترین دمکرات‌ها و یا رادیکال‌ترین کمونیست‌ها هستیم، تفرقه و شکاف در واقعیات جامعه خود را در کمال آرامش تحمل می‌کنیم.

بتینا فون آرنیم (۱۷۸۵ تا ۱۸۵۹)

Bettina von Arnim



او خواهر شاعر معروف کلرانس برنتانو بود و در سال ۱۸۱۱ با شاعری به نام آخیم فون آرنیم ازدواج کرد و در برلین زندگی می‌کرد. او پس از مرگ شوهرش و متأثر از انقلاب ژوئیه پاریس (۱۸۳۰) به نویسنده سیاسی برجسته‌ای مبدل گردید که در مبارزات اجتماعی وقت شرکت داشت و در برلین به صف اول اپوزیسیون پیوست. با این‌کار متحمل سانسور، ممنوعیت قلم و پیگرد حقوقی شد. او به همین صورت برای آزادی زنان مبارزه می‌کرد. بتینا فون آرنیم در سال ۱۸۴۸ در کنار انقلابیون قرار داشت.

بینوایان باید هر چه که حقشان است، تصاحب کنند

و از کجا به بینوایان صدقه می‌دهید؟ از ثروت خود! و این ثروت از کجا آمده؟ آیا این ثروت از عرق جبین زحمتکشان به دست نیامده و آیا زحمتکشان این ثروت را به پای شما نریخته و به سرمایه شما نیافزوده اند، بدون آن که شما دست و پا خود را حرکت داده باشید؟

آیا می‌خواهید مستضعفان را وابسته به نوسانات الطاف بزرگوارنه خود بکنید، و آنان را با زنجیر به عنوان بردگان ثناگو برای خود حفظ کنید؟ آیا می‌خواهید که آنها با تمام توانشان، چه جسمی و چه روحی برای حفظ حیات خود تا آخر عمر در گروگان شما بمانند و هرگز به تنها جهان‌بینی ایده‌آل، رفاه همگانی دست نیابند؟

هیچ کس نمی‌تواند منکر شود که این استبداد سرمایه‌داری، نفرت‌انگیزترین نوع استبداد است.

من به شما می‌گویم: ثروتمندان حق بخشیدن ندارند و بینوایان باید هر چه که حقشان است تصاحب کنند.

ارنست درونکه (۱۸۲۲ تا ۱۸۸۱)

Ernst Dronke



روزنامه‌نگار درونکه در سال ۱۸۴۵ به جرم «فعالیت‌های کمونیستی» از برلین اخراج و در سال ۱۸۴۷ به جرم انتشار کتاب «برلین» به دو سال زندان محکوم گردید. در فوریه ۱۸۴۸، سال انقلاب، او به بلژیک فرار کرد. او عضو اتحادیه کمونیست‌ها بود و در سال ۱۸۴۹ به پاریس مهاجرت کرد. او از سال ۱۸۵۱ در لندن زندگی می‌کرد و با مارکس همکاری داشت و بعد تا آخر عمر در لیورپول زیست.

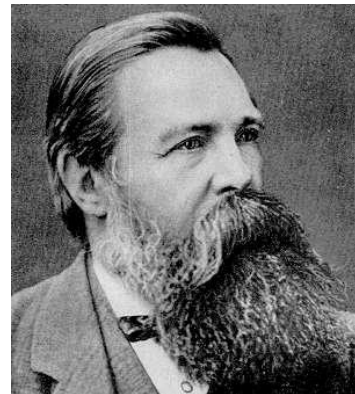
تاراج توده‌ها

ولی هنوز تعداد زیادی از مردم که مسخ عبارات خاصه دولت مدنی هستند، معتقدند که از دست‌آوردهای اشراف‌زادگان مالی لیبرال از قدرت، نفعی هم عاید «خلق» خواهد شد. اما قدرت پول، از هر قدرت دیگری تواناتر و ژرف‌تر است. پول که اساس قدرت لیبرالیسم است، واقعاً در تمام سطوح زندگی حضور دارد، حتی اگر در صحنه سیاست همه جا ملموس نیست. در رابطه با رسم و سنت دیدیم که هر دوی آنها زیر سلطه پول قرار دارند؛

می‌دانیم که مالکیت، بسیاری و یا شاید تقریباً هر کاری را که برای بینوایان غیراخلاقی و سنت‌شکنانه اعلام کرده، برای خود مجاز می‌شمارد. علاوه بر این، پول کلیه مناسبات زندگی و حتا حیات را زیر سلطه خود گرفته و حتا آنچه که به عنوان صفات اخلاقی و والای حیات به شمار می‌رود نیز زیر سلطه نفوذ پول است. (...) یک لطیفه قشنگ و «بامزه» از خانم فون روتشیلد در رابطه با خطر آغاز جنگ در سال ۱۸۴۰ تعریف می‌شود که در جواب می‌گفت: «جنگی رخ نخواهد داد؛ شوهرم سلیمان برای این کار به آن‌ها پول نخواهد داد.»

همان‌طور که حکومت استبدادی خلق را زیر سرکوب و بردگی نگه می‌دارد، دولت مدنی استبداد مالی مردم را در یأس و بی‌نوایی نگه می‌دارد. (...) مالکیت خود، انباشتن حقوق بشر است، حقوقی که از مردم فقیر ربوده می‌شود؛ تجارت نوع دیگری از این نوع انباشت است که در اصل به معنی تاراج توده‌هاست.

فریدریش انگلس (۱۸۲۰ تا ۱۸۹۵)



کمونیسم = دمکراسی

... دمکراسی امروز همان کمونیسم است. ...

... کمونیسم، آموزه شرایط رهایی پرولتاریا است. ...

... به جای جامعه کهنه بورژوازی با طبقات و تضادهای طبقاتی خود، جامعه‌ای پدید خواهد آمد که در آن رشد و تکامل آزاد هر کس، شرط رشد و تکامل آزاد همه است. ...

ژرژ ساند (۱۸۰۴ تا ۱۸۷۶)

George Sand



فریدریش انگلس جوان او را در سال ۱۸۴۳ از «برجسته‌ترین متفکرین فرانسه» می‌دانست. انگلس نوشت: «رشد کمونیسم مورد قبول اغلب متفکرین برجسته فرانسه قرار گرفته: پیر له رو که به متافیزیک باور دارد، ژرژ ساند که یک زن متهور مدافع حقوق زنان است، پدر روحانی دلامنه ... و بسیاری دیگر کم و بیش شیفته نظریه کمونیستی شده اند.»

جرأت می‌کنیم، اعتراف کنیم: ما کمونیستیم

«اگر تحت عنوان کمونیسم این نیاز و این اراده درک می‌شود، که به کمک کلیه ابزار قانونی، نابرابری خشم‌انگیز ثروت فوق‌العاده و فقر فوق‌العاده فوراً از بین برده شود تا راه برای مساوات واقعی باز شود، بلی ما کمونیست هستیم و جرأت داریم این را به شما که صادقانه از ما می‌پرسید، بگوییم، زیرا تصور می‌کنیم که شما هم مثل ما هستید.»

یولیوس فون کیرشمان (۱۸۰۲ تا ۱۸۸۴)

Julius v. Kirchmann



v. Kirchmann.

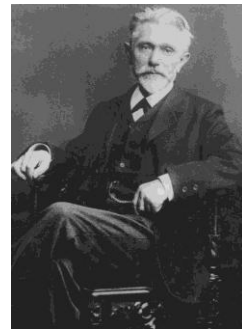
این آقای کیرشمان معاون رییس یک دادگاه تجدیدنظر بود و روز ۴ فوریه ۱۸۶۶ در انجمن کارگران برلین سخنرانی کرد. این سخنرانی منجر به اخراج او از دادگستری و حذف حقوق بازنشستگی او شد.

در عمق قلب هر فردی

نیاز به وضعیت ایده‌آل مساوات رشدیابنده مردم در خوش بختی و رفاه به طور عمیق در درون قلب هر کس موجود است. در این امر تردیدی نباید داشت. اطمینان خاطر داشته باشید که ما روزبه‌روز به این هدف نزدیک‌تر می‌شویم. طبیعت سرسخت‌ترین کمونیست‌ها است.

آگوست ببل (۱۸۴۰ تا ۱۹۱۳)

August Bebel



آگوست ببل، فرزند یک درجه‌دار پروسی در سال ۱۸۴۰ به دنیا آمد. او حرفه تراش کاری را آموخت و در لایپزیک به کار اشتغال داشت. او از اوایل ۱۸۶۰ به عنوان یک انقلابی دمکرات در انجمن‌های آموزشی فعالیت داشت. زیر تأثیر مارکس و انگلس او به یک سوسیالیست معتقد تکامل یافت. در سال ۱۸۶۷ به ریاست اتحادیه کارگران آلمان انتخاب شد و در سال ۱۸۶۹ از اعضاء هیأت مؤسسه حزب کارگری سوسیال دمکرات آلمان بود. او، پس از تجاوز آلمان به فرانسه در سال ۱۸۷۱ غصب ایالات الیزاس و لورن را مردود و همبستگی خود را با کمون پاریس اعلام نمود. دادگاه رایش در لایپزیک او را به جرم خیانت به منافع ملی به دو سال زندان محکوم کرد.

ببل در سال ۱۹۱۳ دیده از جهان فرو بست. در سال بعد فراکسیون حزب سوسیال دمکرات در رایش‌تاگ و ام جنگی را تأیید کرد. رهبری حزب کوشش نکرد هم‌گام با احزاب سوسیال دمکرات کشورهای دیگر مانع از آغاز جنگ شود. سندیکاها سیاست به اصطلاح حفظ آرامش در کشور را تا مدتی که جنگ ادامه داشته باشد، تقبل کردند. پس از پایان جنگ جهانی اول که رایش آلمان آغازگر آن بود، انشعاب در جنبش کارگری تا مرز خصومت خونین پیش رفت: ارگان سوسیال دمکراسی «فورورتر» (به پیش) خواستار قتل کارل لیبکنشت شد. روزا لوکزامبورگ نیز مورد تعقیب و آزار قرار گرفت. تقریباً ۲۰ روز پس از آن که آن دو رهبری حزب تازه تأسیس کمونیست آلمان را به عهده گرفتند، به دستور وزیر دفاع آلمان گوستاو نوسکه توسط سربازان یک واحد ویژه ارتش به قتل

رسیدند.

نقطه اختلاف

نقطه اختلاف این نیست که آیا در ۵ سال آینده انقلابی صورت خواهد گرفت یا نه. ممکن است اینجا اختلاف نظر داشته باشیم، ولی این دلیلی برای انشعاب نیست، و اگر آن را به دلیلی تبدیل کنیم، حداقل حماقت بزرگی خواهد بود. نقطه اختلاف موجود در برداشت کلی از جنبش به عنوان جنبش طبقاتی است که اهداف بزرگ و جهانشمولی را در نظر دارد و باید در نظر داشته باشد و به همین دلیل هیچ نوع مصالحه‌ای با جامعه حاکم را نباید بپذیرد و اگر بپذیرد، به سادگی از بین خواهد رفت و بدون داشتن سرکردگی کنونی به شکلی دیگری بیرون خواهد آمد.

مشتی انحصار طلب شرایط زندگی همه را تعیین می کند

از هر طرف که بخواهیم سیستم اقتصاد سرمایه‌داری را مورد بررسی قرار دهیم، با این واقعیت مواجه می‌شویم که فقر و بینوایی توده‌ها در نتیجه فقدان و یا کمبود مواد غذایی و یا لوازم زندگی نیست، بلکه زاده تقسیم و توزیع نابرابری آن‌ها و شیوه اقتصادی وارونه است که برای برخی وفور و برای دیگران فقر و گرسنگی به همراه دارد.

این یک قانون اقتصادی است که با تمرکز مؤسسات و کارخانه‌ها و با رشد خلاقیت تولید، از تعداد کارگران به طور نسبی کاسته می‌شود و برعکس، ثروت نسبت به جمعیت روزبه‌روز در دست تعداد کم‌تری از مردم متمرکز می‌گردد. مشتی انحصارگر خود را ارباب جامعه می‌داند و قیمت کالاها و دستمزدها و همین‌طور شرایط زندگی کارگران را تعیین می‌کنند.

جنب و جوش بازارهای بورس، خصلت ثروت‌اندوزی دوران ما را برجسته می‌سازد. خاک و زمین، محصولات صنعتی، وسایل حمل و نقل، مناسبات جوی و سیاسی، کمبود و یا وفور، فقر و بینوایی توده‌ای، بدهی‌های دولتی، اختراع و اکتشاف، بیماری و یا تندرستی

و مرگ افراد با نفوذ، جنگ و دمیدن در تنور جنگ که تنها به این خاطر، یعنی به خاطر ثروت‌اندوزی صورت می‌گیرد، همه این‌ها سوژه گمانه‌پردازی و سوداگری و برای استثمار و سر یکدیگر کلاه گذاردن گردیده است. ماتادورهای سرمایه مؤثرترین نفوذ را بر کل جامعه اعمال می‌دارند و به یمن داشتن ابزار قدرت و روابط گسترده، ثروت‌های هنگفتی انباشت می‌کنند. دولت‌ها و وزرا در دست آن‌ها عروسک‌های خیمه‌شب بازی هستند که سرنخشان در دست ماتادورهای بازار بورس پشت پرده قرار دارد. قدرت دولتی، بازار بورس را در دست ندارد، بلکه بازار بورس حاکم بر حکومت است.

سیتینگ بول (نیمه دوم قرن نوزدهم)

Sitting Bull



تاتایاکا لیوناکه *Thatayaka Iyotake* (گاو نر نشسته) که احتمالاً در سال ۱۸۳۱ به دنیا آمد، رئیس قبیله سرخ‌پوستان هونکیاپا-لاکوتا سیو کس *Hunkapapa-lakota Sioux* بود. او در جنبش مقاومت علیه غصب زمین توسط سفیدپوستان شرکت داشت. او از رهبران فکری نبرد در لیتل بیگ هورن (۱۸۷۶) بود، که کریزی هورست و بیگ فوت هفتم سواره نظام به فرماندهی ژنرال جورج آ. کاستر را نابود کردند. خود او در نبرد شرکت نداشت. او به مهاجرت کانادا رفت. در سال ۱۸۹۰ پلیس‌های سرخ‌پوستی که مأمور دستگیری و ارجاع او به آمریکا بودند، او را به قتل رساندند.

قانون‌گذاری برای اغنیاء و علیه فقرا

عشق به مالکیت نوعی بیماری است که همه آن‌ها به آن مبتلا هستند. آن‌ها قوانین مختلفی

وضع کردند، که تنها اغنیاء اجازه دارند آنها را زیر پا گذارند، نه فقرا. آنها از مستضعفین و فقرا مالیات اخذ می‌کنند، تا اغنیاء بتوانند بر آنها حکومت کنند.

اسکار وایلد (۱۸۵۴ تا ۱۹۰۰)

Oscar Wilde



شاعر و نویسنده (تصویر دورریان گری) در سال ۱۸۵۴ در ایرلند به دنیا آمد و در دوبلین و اکسفورد تحصیلات خود را به پایان رساند. او از سال ۱۸۷۹ در لندن زندگی می‌کرد و به یمن قطعات پرمفهوم تئاتر خود به سرعت مشهور شد. در سال ۱۸۹۱ در *Fortnightly* *Reviwe* قطعه وی زیر عنوان «روح انسان در جامعه سوسیالیستی» انتشار یافت. به گفته گوستاو لاندائوئر که قطعه نامبرده را به آلمانی ترجمه کرد، پس از آن تازه ممکن بود درک کرد که چرا جامعه انگلیس این فرد نابغه را تا وقتی که با روح تشنه زیبایی خود سرگرم بود عزیزدردانه خود می‌دانست و سپس تا حد مرگ از او متنفر بود و او را به فلاکت و افلاس راند. وایلد که همجنس‌گرا بود به علت «زنا» دو سال به زندان افتاد (۱۸۹۵ تا ۱۸۹۷) و محکوم به اعمال شاقه شد. بعد از زندان وایلد مهاجرت کرد و در سال ۱۹۰۰ در فقر و بی‌نوایی جان سپرد.

باید سر میز نشست

یک فرد صاحب ماشینی است، که کار ۵۰۰ نفر آدم را انجام می‌دهد. در نتیجه ۵۰۰ نفر انسان بیکار خواهند بود؛ و از آنجا که دیگر نیازی به نیروی کار آنها نیست، آنها به

دامن فقر و گرسنگی عودت داده می‌شوند (...). اگر این ماشین به همه تعلق می‌داشت، هرکس از آن بهره‌مند می‌شد. اکنون ماشین انسان را به کنار می‌زند. زیر شرایط درست و مطلوب ماشین در خدمت انسان‌ها قرار خواهد داشت و هیچ شکی نیست که سرنوشت ماشین در آینده همین است و درست همان‌طور که درختان رشد می‌کنند، در حالی که دهقان در حال استراحت است، ماشین نیز کار خواهد کرد وقتی که بشریت توجه خود را معطوف شادی‌ها و زیبایی‌های جهان کرده و یا صرف اوقات فراغت خود می‌نماید. هدف اصلی انسان داشتن اوقات فراغت است و نه کار. تولید چیزهای زیبا و یا خواندن مطالب خوب و قشنگ و یا خیلی ساده لذت بردن و تحسین جهان در حالی که کارهای لازم و ناخوش آیند توسط ماشین انجام می‌شود.

اگر هر عضوی از جامعه هر چه که نیاز دارد در اختیار داشته باشد و کسی مزاحم وی نشود، لازم نخواهد بود که مزاحم دیگران گردد. حسادت که در دوران ما باعث و بانی جنایت‌های بسیار زیادی است، احساسی است که با تعاریف ما از مالکیت در رابطه نزدیک قرار دارد؛ در جامعه سوسیالیستی و فردگرا این تعاریف از بین خواهد رفت. جالب است که حسادت در جوامع و قبایل کمونیستی ناشناس مانده است.

کمال واقعی بشر در این نیست که چه دارد، بلکه چیست؟ مالکیت خصوصی فردگرایی واقعی را نابود کرد و فردگرایی جعلی را جانشین آن کرد. مالکیت خصوصی با ایجاد فقر و گرسنگی بخشی از جامعه را از این امکان محروم کرد، فردگرا باشد و همین‌طور بخش دیگر جامعه را نیز از این امکان محروم کرد فردگرا باشد، به این صورت که آن را از راه درست منحرف کرد و سربار دیگران نمود. شخصیت انسان به طور کامل ذوب ثروتش شد به طوری که قوانین انگلیس برای حمله به مالکیت فردی همواره مجازات سخت‌تری در نظر گرفته تا حمله به فرد.

اغلب گفته می‌شود که فقرا به خاطر دریافت خیرات و مبرات دعاگو هستند. بلی، بدون شک برخی از آن‌ها متشکرند ولی بهترین‌ها در بین فقرا هرگز سپاسگزار نیستند. آن‌ها

ناراضی، گردنکش و متمرند. آنها کاملاً حق دارند این طور باشند. آنها درک می کنند که این گونه اقدامات نوعی بازپرداخت مسخره و ناکافی است و یا یک اعانه هم دردانه معمولاً کوشش وقیحانه فرد خیرات دهنده پراحساسی است که می خواهد در زندگی خصوصی آنها دخالت کند. چرا باید آنها برای این خرده ناهها که از میز اغنیاء به زمین می ریزد، سپاسگزار باشند؟ آنها باید سر میز حضور داشته باشند و آنها اکنون رفته رفته این امر را درک می کنند.

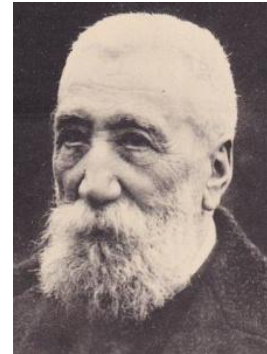
آنچه که برخی از شرکت های بزرگ علیه مبلغان می گویند بدون شک درست است. مبلغان نوعی دو به هم زن سمج هستند که به درون یک قشر کاملاً راضی نفوذ می کنند و تخم ناراضیتی می پاشند. این همان دلیلی است که چرا مبلغان لازم و ضروری هستند. در جامعه ناکامل ما بدون آنها هیچ نوع نزدیکی به فرهنگ ممکن نبود.

اعتراف می کنم، با جهان بینی های سوسیالیستی متعددی که برخورد کردم، این طور به نظرم می رسد که دارای تصورات ناپاکی از خشونت اند و حتا اعمال خشونت مستبدانه را در سر می پروراندند. بدیهی است که خشونت مستبدانه و زور اصلاً محلی از اعراب ندارد. کلیه انجمن ها باید کاملاً داوطلبانه بنا گردد. تنها در اجتماعات داوطلبانه انسان زیبا خواهد بود.

حضرت مسیح (...) برنامه ای برای احیاء جامعه نوین نداشت ولی دنیای مدرن چنین برنامه های در دست دارد. این برنامه ها پیشنهاد می کنند که فقر و فلاکت ناشی از آن از میان برداشته شود. شیوه اعمال آن سوسیالیسم و دانش است. نهایتاً آنچه سرانجام به دست خواهد آمد، فردگرایی است که در شعف و سرور و خوشبختی تجلی خواهد یافت. زیر شرایط نوین فردگرایی به مراتب آزادانه تر، غنی تر و عمیق تر از گذشته خواهد بود.

آنا تول فرانس (۱۸۴۴ تا ۱۹۲۴)

Anatole France



آنا تول فرانس یک شاعر، نویسنده، کتابدار، منقد ادبی و سال‌های مدیدی صاحب‌نظر در مسایل ادبی فرانسه بود. در رابطه با خیزش‌های انقلابی روسیه در سال ۱۹۰۵ او رییس انجمن دوستان خلق روسیه شد. پس از انقلاب کبیر اکتبر و جنگ جهانی اول فراخوان‌های متعددی علیه تجاوز قدرت‌های امپریالیستی به روسیه انتشار داد. او در سال ۱۹۲۱ موفق به دریافت جایزه نوبل ادبیات شد.

مردمان فقیر باید به چه چیز افتخار کنند

دلیل دیگری برای غرور و افتخار یک فرد فقیر که شهروند محسوب می‌شود! این است که حافظ قدرت و بطالت اغنیاء است و به این خاطر مجاز است در پناه مساوات شاهانه ناشی از قانون زندگی کند. قوانینی که بیتوته زیر پل رودخانه‌ها، گدایی در خیابان‌ها و دزدیدن نان را ممنوع می‌سازد.

پل لافارگ (۱۸۴۲ تا ۱۹۱۱)

Paul Lafargue



لافارگ طی تحصیل در رشته پزشکی به عنوان یکی از تئوریسین‌های مارکسیسم و مؤسسین حزب کارگر فرانسه و فعالین سرشناس و مهم جنبش کارگری فرانسه و همین‌طور در عرصه بین‌المللی شهرت یافت. او در پاریس مورد پیگرد و تعقیب قرار گرفت و از دانشکده پزشکی اخراج شد و به لندن فرار کرد و در منزل مارکس با دختر مارکس، لائورا آشنا شد و در سال ۱۸۶۳ با او ازدواج کرد. او عضو شورای عالی اولین انترناسیونال بین‌الملل بود. او قبل از دستگیری از فرانسه گریخت و به اسپانیا رفت و از سال ۱۸۷۲ تا ۱۸۸۲ مجدداً در لندن زندگی می‌کرد. از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ او نماینده مجلس در فرانسه بود. «در ستایش کاهلی» تاکنون پرخواننده‌ترین اثر او می‌باشد.

ما تخیل‌گرا نیستیم، ما دانشمندییم

از هزاران سال پیش تاکنون ایده‌آلی در فکر انسان‌ها شکل گرفته است. این ایده‌آل عدالت نیست، بلکه ایده‌آل صلح و خوشبختی است، ایده‌آل جامعه‌ای که در آن دیگر نه «مال من» و نه «مال تو» وجود دارد و همه چیز از آن همگان است و برادری و برابری تنها ریسمانی است که مردم را متحد نگه می‌دارد. در دوران‌های متلاطم تاریخ اندیشمندان متهور با امید فراوان این جامعه ایده‌آل در پیش را تصویر کردند و قهرمانانی برخاستند و جان خود را در راه تحقق آن فدا نمودند.

ایده‌آل موجود مخلوق فی‌البداهه مغز انسان نیست. آن خاطره‌ای از دوران طلایی گذشته،

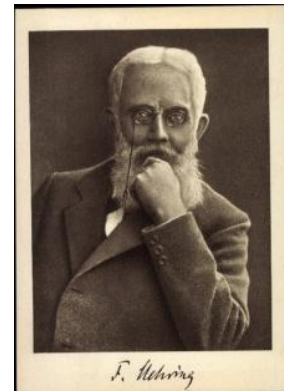
آن بهشت خاکی بود که مذاهب از آن سخن می‌گفتند. این خاطره‌ای بود از دوران پیشین بسیار دور که دوران کمونیسم اولیه نام داشت و خیلی پیش از آن که مالکیت خصوصی پدید آید.

اگر شورش‌های متعدد پلب‌های روم باستان و مردم فقیر شهرهای یونان علیه پاتریسین‌ها و اغنیای روم برای احیای مجدد جامعه اشتراکی سترون ماند، اگر کوشش‌های فرقه‌های مردمی هوادار کاتاریسم برای احیای برادری و برابری در جهان در قرون وسطا سرکوب گردید، هم قابل درک و هم غیرقابل اجتناب بود. در دوران فروپاشی روم و یونان باستان در سده‌های آخر قرون وسطا مناسبات اقتصادی مانع بازگشت به جامعه اشتراکی بود. آن‌ها به جای این که بازگشت به جامعه اشتراکی را میسر سازند، به زدودن آخرین باقیمانده‌های جامعه کمونیستی پرداختند و پیش شرط‌های لازم را برای مالکیت خصوصی بورژوازی فراهم آوردند.

در ضمیر ما وضع ایده‌آل کمونیسم درخشان‌تر و قوی‌تر از هر زمان مجدداً جان گرفت. این ایده‌آل دیگر یک خاطره ساده و تاریک و غریزی نیست. واقعیت، آن را در زهدان خود پرورش داد و به دنیا آورد. رشد اقتصادی این نوع نتیجه‌گیری را لازم می‌کند. ما مانند لولارد‌های انگلیسی (Lollarden) و یا پلب‌های روم باستان خیال‌پرداز نیستیم. ما دانشمندیم. ما اشکال نوین اجتماعی را اختراع نمی‌کنیم، بلکه آنگاه که زنگ‌ها برای تولد جامعه سوسیالیستی به صدا درآمدند، برای جامعه سرمایه‌داری نقش‌قالبه را بازی می‌کنیم. ما بر مبنای این اعتقاد، که نیروهای اقتصادی شیوه تولید سرمایه‌داری، به طور طبیعی و الزامی جامعه را به سوی کمونیسم سوق خواهد داد، کمونیست هستیم. ما که متهم می‌شویم مسبب وجود تضادهای طبقاتی هستیم، برعکس خواستار از بین بردن طبقاتیم و آن‌هم به دلیل این اعتقاد که در جامعه کمونیستی دیگر آن الزامات اقتصادی وجود نخواهد داشت که انسان‌ها را به طبقات استثمارگر و استثمار شونده تبدیل می‌کند.

فرانس مرینگ (۱۸۴۶ تا ۱۹۱۹)

Franz Mehring



او از یک خانواده بورژوا-پروتستان پروسی برخاست و در لایپزیک و برلین به تحصیل زبان‌شناسی کلاسیک پرداخت و سپس کارمند و سردبیر روزنامه‌های مختلفی بورژوا-دمکراتیک و رادیکال-دمکراتیک گشت. مرینگ به سوسیال‌دمکراتیسم تازه‌پا نزدیک شد ولی به خاطر وجود چندین مورد فساد و ارتشاء از آن کنار گرفت و به پلمیک با آن پرداخت. متأثر از مبارزه پیگیر کارگران در دوران قانون سوسیالیست‌ها، مرینگ در سال ۱۸۹۱ به عضویت حزب درآمد و قریب ۳ دهه به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان و ناشرین سوسیالیسم، در جناح چپ حزب در کنار روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت به فعالیت پرداخت. چندین سال او در مدرسه حزبی تدریس می‌کرد. در سال ۱۸۹۷/۱۸۹۸ کتاب «تاریخ سوسیال‌دمکراسی آلمان» انتشار یافت. او قبل از مرگش انقلاب اکتبر روسیه را خوش‌آمد گفت و در تأسیس گروه اسپارتاکوس که حزب کمونیست آلمان از درون آن رشد یافت، سهمیم بود.

صنایع بزرگ، راهگشایان نوین

کنکاش‌های عمیق اقتصاددانان بورژوایی در مورد تفاوت‌های مفهومی سوسیالیسم و کمونیسم در اصل مو از ماست کشیدن بیهوده است: معنی این کلمات را باید در تکامل تاریخی آن‌ها جست‌وجو کرد. در گویش خاصه دهه ۴۰ (قرن نوزدهم) تفاوت این دو از یکدیگر این‌طور تعریف می‌شد که سوسیالیسم را یک جنبش بورژوایی و کمونیسم را یک

جنبش کارگری تعبیر می‌کرد. سوسیالیسم سعی داشت اعوجاجات و سوءمدیریت‌های جامعه بورژوایی را به کمک طبقات توانمند از بین ببرد، در حالی که کمونیسم دریافته بود که این اعوجاجات را تنها به کمک تحول بنیادی جامعه می‌توان از میان برداشت.

جنگ صنعتی سرمایه‌داران دارای این ویژگیست که پیروزی آن نه به دنبال جلب، بلکه اخراج افراد از ارتش کارگری ممکن می‌گردد. فرماندهان این جنگ، سرمایه‌داران بین خود مسابقه می‌گذارند که چه کسی بیش از دیگران سربازان صنعتی را اخراج کرده است.

جنبش پرولتری، جنبش مستقل اکثریتی عظیم در خدمت منافع تعداد بی‌شماری از مردم است. پرولتاریا، تحتانی‌ترین قشر جامعه کنونی، نمی‌تواند بر پا خیزد و کمر راست کند، بدون آن‌که روبنای اقشاری را که رسماً جامعه را تشکیل می‌دهد، از بین ببرد. در آغاز، مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی نه از نظر محتوا، بلکه در ظاهر یک مبارزه ملی است. پرولتاریای هر کشوری باید طبیعتاً قبل از هر چیز با بورژوازی کشور خود تسویه حساب کند. تکامل پرولتاریا کم‌و‌بیش یک جنگ داخلی پنهان در درون جامعه موجود است تا این‌که بالاخره انقلاب علنی آغاز گردد و پرولتاریا با سرنگونی قهرآمیز بورژوازی سلطه خود را برقرار سازد.

صنایع بزرگ راهگشای جنبش‌های بخش پرولتاریا بود. صنایع بزرگ نیروهای مولده عظیم‌تر و توده‌ای‌تر از آنچه که در گذشته وجود داشت، ایجاد کرد و سرکشانه ارکان جامعه بورژوایی را تکان داد و باعث پدید آمدن اپیدمی اضافه تولید شد که نهایتاً به زوال جامعه می‌انجامد، زیرا به قول «مانیفست کمونیستی» تمدن زیاد از حد، مواد غذایی زیاد از حد، صنایع زیاد از حد و تجارت زیاد از حد در اختیار دارد، در نتیجه خصلت آنتاگونیستی شیوه تولید سرمایه‌داری را به ساده‌ترین و روشن‌ترین شکلی، یعنی مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا پدید می‌آورد که تنها هنگامی پایان خواهد گرفت که یا پرولتاریا پیروز گردد و یا تمدن به دوران بربریت بازگردد.

بد نیست که جمله‌ای هم در مورد نابخردانی هزینه کنیم که در مورد «اتوپیای» سوسیال دمکراسی صحبت می‌کنند، چون گویا سوسیال دمکراسی مدرن هر نوع اتوپیایی را از سر بیرون کرده است. همین قدر کافیست که بگوییم آن‌ها به این قانع اند که هر گام کوچکی در جهت تضعیف بردگی با دستمزد، گامی به جلو برای ایجاد جامعه کمونیستی است.

... به استهزاء کشیدن سوسیال دمکراسی، به این دلیل که هیچ تصویری از جامعه کمونیستی در جیب خود ندارد، به معنی به استهزاء کشیدن پیشکسوتان طبقه بورژوازی است که یوغ فئودالیسم را شکستند، با این که هیچ تصویری از جامعه مدرن بورژوازی با کشتی‌های بخاری و راه‌آهن و هزاران معجزه تکنیکی دیگر آن نداشتند... همان‌طور که به دور افکندن یوغ فئودالی، اتوپیای بورژوازی نبود، به همان صورت نیز دور افکندن یوغ سرمایه‌داری اتوپیای پرولتاریا نیست. پرولتاریا یک‌بار برای همیشه از به تصویر کشیدن آینده‌ای که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را پیشاپیش پیش‌بینی کند، صرف‌نظر می‌کند.

ویلهلم لیبکنشت (۱۸۲۶ تا ۱۹۰۰)

Wilhelm Liebknecht



هنگامی که ویلهلم لیبکنشت به خاطر شرکت فعال در انقلاب ۱۸۴۸/۱۸۴۹ به زندان افتاد، تازه تحصیل خود را در رشته‌های فلسفه، الهیات و زبان‌شناسی در گیسن، ماربورگ و برلین به پایان رسانیده بود. او به سوئیس مهاجرت کرد و سپس در سال ۱۸۵۰ در لندن

وارد لیگ کمونیست‌ها شد و با مارکس و انگلس آشنا گردید. ۱۸۶۲ به آلمان بازگشت و چون از پروس اخراج شد، در سال ۱۸۶۵ به لایپزیک رفت و در کنار آگوست بیل به فعالیت در انجمن فرهنگی کارگران پرداخت. او و آگوست بیل در سال ۱۸۶۹ رهبری حزب سوسیال دمکرات کارگری آلمان را به عهده گرفتند. او در ارگان مرکزی حزب، «دولت مردمی» قلم می‌زد. او به خاطر مخالفت با جنگ ۱۸۷۰/۱۸۷۱ و هواداری از کمون پاریس در سال ۱۸۷۲ در لایپزیک به جرم خیانت به وطن به دو سال زندان در قلعه محکوم شد. او در سال ۱۸۷۴ به نمایندگی در مجلس رایش‌تاگ انتخاب شد. ویلهلم لیکنشت در سال ۱۸۷۵ در شهر گتا مقدمات وحدت نهایی حزب خود را با انجمن عمومی کارگری آلمان فراهم ساخت. او یکی از هوشمندترین و پیگیرترین مبارزان علیه قانون سوسیالیست‌های بیسمارک (۱۸۷۸ تا ۱۸۹۰) بود. او در سال ۱۸۹۱ سردبیر روزنامه «فورورتر» (به پیش) شد. حجم سخنرانی‌های سیاسی و مقالات او به بیش از ۱۰ هزار صفحه می‌رسد.

در سطح شیب‌دار مصالحه، امکان توقف موجود نیست

و ما سوسیال دمکرات‌ها اجازه نداریم مثل احزاب دیگر باشیم، که همگی در بی‌عدالتی‌های موجود جامعه کنونی سهم اند و مسؤولیت به عهده دارند. هر کس که زیر این بی‌عدالتی رنج می‌برد، ما را ناجی خود می‌داند. هر یک از ما تجربه کرده که وقتی یک قربانی جامعه، بعد از آن که نه در دادگاه‌ها، نه در دولت و نه حتا پادشاه و نه در بین کلیه احزاب هیچ گوش شنوایی برای احقاق حق خود نیافت، به نزد ما آمده، به عنوان تنها مرجع و آخرین نهادی که می‌تواند به او کمک کند. آن‌ها برنامه علمی ما را نمی‌شناسند، آن‌ها نمی‌دانند که سرمایه و سرمایه‌داری چیست ولی این احترام و این احساس را دارند، که ما حزبی هستیم که آنجا که کلیه احزاب دیگر درمی‌مانند، کمک می‌کنیم. این اعتقاد یک چشمه پر قدرت پایان‌ناپذیر است. شکل مشابهی از این اعتقاد ناشی از یأس و نومیدی بود که در امپراتوری فاسد و گندیده روم روزبه‌روز گسترش یافت و پایه‌های امپراتوری روم و دنیای بت‌پرستان را رفته رفته سست و خالی کرد و سرانجام آن را به انقراض کشید.

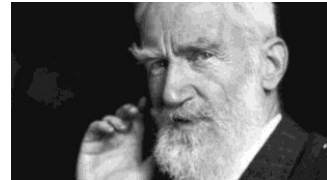
اگر ما با دیگر احزاب هم‌پیمان شویم، این چشمه قدرت لایزال را از دست خواهیم داد و بشریت رنج دیده را از خود دور خواهیم کرد، به این صورت که به آن‌ها می‌گوییم: «ما با دیگران فرق چندانی نداریم.» اگر یک بار مرز تضادهای طبقاتی مخدوش گردد، اگر یک بار روی سطح شیب‌دار مصالحه قرار گرفتیم، دیگر امکان توقف وجود نخواهد داشت. آن وقت ما سرازیری را پایین‌تر و پایین‌تر خواهیم رفت تا آن‌که دیگر پایین‌تری وجود نداشته باشد.

ما در رایش‌تاگ تجربیات گرانبها و آموزنده‌ای کسب کردیم. سیاست عملی و روزمره، ما را مجبور به قبول برخی عقب‌نشینی‌ها در مورد برخی از نهادهای اجتماعی که ما در آن زندگی می‌کنیم کرد؛ حتی هر گامی در جهت عقب‌نشینی در قبال نظم اجتماعی کنونی برای ما سخت بود و با اکراه و تأمل انجام شد. این گام را برخی مورد استهزاء قرار دادند. به هر حال تنها آن فردی که از گام گذاردن روی سطح شیب‌دار می‌هراسد، رفیق قابل اعتمادتری است تا آن‌کس که او را به خاطر تأمل و درنگ به استهزاء می‌گیرد. جمله‌پردازی در مورد «انقلاب» مطمئناً مضحک است. مضحک است که ما در هر موقعیت و لحظه‌ای لغت «انقلاب» و یا «انقلابی» را تکرار کنیم و هیچ‌کس روشن‌تر از من این امر را بیان نکرده. این کار می‌تواند مبدل به یک تکرار مکانیکی و بی‌مغز مثل تسبیح گرداندن شود. با این که مسخره است، ولی حتی اگر فقط طرز فکر و تعلق حزبی خود را با افاده به نمایش گذاریم و در هر موقعیتی، بدون آن‌که نیازی باشد، روی آن تکیه کنیم، باز این نوع غلو کردن‌ها توجیه نمی‌کند که تکیه کردن روی خصلت انقلابی حزب، بی‌دلیل و به صورت عام مسخره نامیده شود. روی خصلت انقلابی حزب تکیه کردن یک مسأله جدی و حتی بسیار لازم است. بسیار جدی، چون به سوسیال‌دمکراسی تعلق داشتن به معنی مبارزه است - مبارزه سیاسی که با پیگردهای شدید روبه‌روست و مبارزه خصوصی - مبارزه برای حیات - مبارزه‌ای که برای بسیاری از ما بسیار دشوارتر از مبارزه سیاسی است. و همچنین مبارزه‌ای لازم، زیرا جرأت لازم برای این مبارزه مضاعف، از این آگاهی سرچشمه می‌گیرد که علت اصلی بی‌عدالتی اجتماعی، یعنی سرمایه‌داری، که اکثر انسان‌ها را امروز خورد، علیل و فاسد می‌کند، تنها توسط یک مبارزه انقلابی، قابل ریشه‌کن

کردن است.

جورج برنارد شاو (۱۸۵۶ تا ۱۹۵۰)

George Bernard Shaw



شاو در ابتدا کارمند دفتر بود؛ سپس ژورنالیست و بعد نویسنده شد. ۱۸۸۴ به عضویت جامعه فابیان درآمد که یک اتحادیه سوسیالیستی بود و وظیفه خود را جلوگیری از گسترش مارکسیسم تعریف کرده بود. این سازمان نظریاتی را تبلیغ می‌کرد که شاو در دوران کهولت آن‌ها را مورد تجدیدنظر قرار داد. از آغاز ۱۸۹۰ او نمایشنامه‌های اجتماعی و انتقادی طعنه‌آمیز می‌نوشت و از این طریق شهرت جهانی کسب کرد. او در سال ۱۹۲۵ به دریافت جایزه نوبل ادبیات نایل گردید.

کمونیسم، راه نجات من

برنارد شاو که در ایرلند به دنیا آمده بود در یادداشت‌های خود در سال ۱۹۰۱ نوشت که او در زندگی چه چیزهایی را مدیون نهادهای دولتی و محلی است:

کمونیسم راه نجات من بود. با این که من حتا یک پنس در جیب نداشتم، دارای یک کتابخانه نفیس در بلومزبوری، یک گالری عکس گرانبها در میدان ترافالگار و یکی دیگر در هامپتون کورت بودم، بدون این که مجبور باشم خدمتکاری استخدام کنم و یا اجاره بپردازم.

او برای آن که با بدنام‌سازی کمونیسم مقابله کند، نیم قرن بعد این ایده را شدیدتر فرموله کرد، به این شکل که حتا از ارتش کمک گرفت:

من کاتولیکم، زیرا کمونیستم (هر دو لغت دارای مفهوم مشابهی است)، آن قدر هم شعور

درک دارم، که بدانم تمدن ما، به شکلی که امروز وجود دارد، نخواهد توانست بدون وجود پایه و اساس کمونیستی آن در حفاظت و کنترل دولتی خیابان‌ها، پل‌ها، تامین آب، تأمین نور خیابان‌ها، دادگاه‌ها، مدارس، کلیساها و نهادهای قانون‌گذاری، ادارات دولتی، حقوق نوشته و نانوشته، ارتش، نیروی دریایی، نیروی هوایی و غیره، یک هفته دوام بیاورد و همه این نشانه‌ها درست در مقابل چشمان افراد نادانی که کمونیسم را یک فحش مبتذل می‌دانند و آن را ریشه و اصل هرچه زشت و نکوهیده است محسوب می‌کنند، قرار گرفته است.

به نظر شاو نباید با فقر «به عنوان یک پدیده اجتناب‌ناپذیر بد (... با رحم و مروت برخورد کرد، بلکه می‌بایست آن را قاطعانه و مصممانه نابود کرد و از بازگشتش مانند یک بیماری سهمگین برای جامعه انسانی جلوگیری به عمل آورد.» او یکی از ابزار رسیدن به اهداف سوسیالیستی را اجتماعی کردن کارخانجات می‌دانست:

همان‌طور که اکنون خواهید دید، تصاحب شرکت‌های خصوصی توسط دولت و یا دستگاه‌های دولتی به عنوان راه‌حلی برای ارزان‌تر کردن اشیایی که مورد نیاز ماست، به قدری مطلوب است که حتا پارلمان‌ها و یا شهرداری‌هایی که به شدت ضدسوسیالیستی هستند، هم‌اکنون کارخانجات صنعتی دولتی و یا ملی بر پا کرده‌اند و در آینده نیز زیر فشار انتخاب‌کنندگان محافظه‌کار کارخانجات بیش‌تری از این نوع بر پا خواهند کرد.

او یک‌سطح کردن درآمدها را تعیین‌کننده می‌دانست:

شما می‌توانید، اگر وسوسه می‌شوید، تمام کتاب‌هایی را که در تعریف سوسیالیسم نوشته شده‌اند، مطالعه کنید. شما می‌توانید سوسیالیسم تخیلی «سر تامس موور» را بخوانید، یا سوسیالیسم تئوریک اینکاها و یا تأملات سن سیمون، کمونیسم فوریه و یا رابرت اوون، سوسیالیسم به اصطلاح علمی کارل مارکس، سوسیالیسم مسیحی کاردینال کینگزلی و یا عالی‌جناب «ف. د. موریس ویلیام موریس» به نام «دانستنی‌های نوین از ناکجاآباد» (یک اثر برجسته ادبی که خواندنش را حتماً به شما توصیه می‌کنم)، سوسیالیسم مطابق با قانون اساسی سیدنی و بئاتریس وب و همین‌طور جامعه بسیار محترم «فابی‌یر» و انواع

شگفت‌انگیز سوسیالیسم‌های گوناگون دیگری که توسط جوانانی که هنوز وقت نکرده اند مشهور شوند، تبلیغ می‌شود. ولی هر اندازه هم که این نظرات خردمندانه و معقول باشد: اگر تساوی درآمدها را طلب نکنند، هیچ‌چیز که بتواند تمدن را نجات دهد، طلب نمی‌کند. این شناخت، اول شکم بعد اخلاق، به اندازه ارسطو کهنه و به اندازه این کتاب تازه است. کمونیسم مسیح، افلاطون و رهبران بلندپایه مذهبی به طور کل، امکان معاش برابر برای هر کس را شرط اول برای استقرار قلمرو الهی در زمین می‌داند.

او در نمایش‌نامه خود به نام «بازگرد به متوشالچ» از زبان قهرمان داستان فرانکلین، آن‌چه را که نظر خودش نیز هست، بیان می‌کند:

اگر نمی‌توانید سوسیالیسم را سازماندهی کنید، نخواهید توانست بقای تمدن را نیز سازماندهی کنید و به همین دلیل طبیعتاً به بربریت بازخواهید گشت.

شاید یک انقلاب سیاسی لازم باشد تا قدرت دشمنان سوسیالیسم را درهم شکنند، مشروط بر این‌که آن‌ها از پذیرفتن آن به عنوان رفرم پارلمانی سر باز زنند و با خشونت با آن مقابله کنند، آن‌هم یا از طریق استقرار آن‌چه که امروز فاشیسم نامیده می‌شود و یا به کمک یک کودتا که وظیفه استقرار دیکتاتوری سرمایه را به عهده خواهد داشت. با این حال، نه یک انقلاب خشونت‌آمیز و نه یک سلسله رفرم‌هایی که به طور مسالمت‌آمیز توسط پارلمان اعمال شود می‌تواند به خودی‌خود سوسیالیسم به وجود آورد، زیرا سوسیالیسم نه فرمان حمله و نه شعار انتخاباتی است، بلکه تقسیم حساب‌شده تولید و ثروت ما به گونه‌ای است که درآمد همه ما را یکسان نماید. به همین دلیل سوسیالیست‌هایی که سوسیالیسم را درک کرده اند، همواره مخالف خون‌ریزی هستند.

«... ما باید برای مبارزه از ایده‌ها و اصول سیاسی خود استفاده کنیم، زیرا شیوه مبارزه با سرنیزه را نیاموخته ایم...»

کلارا تستکین (۱۸۵۷ تا ۱۹۳۳)

Clara Zetkin



کلارا تستکین که دختر یک معلم مدرسه بود در لایپزیک دانشکده تربیت معلم را به پایان رساند. او در سال ۱۸۷۸ به سوسیال دمکرات‌ها پیوست. او در دوران قانون سوسیالیست‌ها به اتفاق همسر خود اوسپ تستکین در مهاجرت بود و در سوئیس و پاریس به سر می‌برد. او از سال ۱۸۸۹ تا ۱۹۱۲ به عنوان نماینده زنان در کنگره‌های انترناسیونال دوم شرکت داشت. در سال ۱۹۱۰ به ابتکار او روز ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن انتخاب شد. کلارا تستکین در سال‌های ۱۸۹۱ تا ۱۹۱۷ مؤسس و ناشر مجله زنان سوسیال دمکرات به نام مساوات بود. در طی جنگ جهانی اول او در گروه «انترناسیونال» و انجمن اسپارتاکوس فعالیت داشت. کلارا در سال ۱۹۱۹ وارد حزب کمونیست آلمان شد. کلارا تستکین از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۳ نماینده مجلس و در سال‌های آخر رییس سنی مجلس رایشتاگ بود.

همبستگی بین‌المللی

این وظیفه مبارزه طبقاتی پرولتری خواهد بود که میهن و فرهنگ را از مالکیت یک اقلیت کوچک به میهن همگان و مالکیت همگان مبدل سازد.

جوهر میهن‌پرستی پرولتری در خصلت رفتار نسبت به کشورهای خارجی به شکل همبستگی بین‌المللی با مستضعفین و استثمارشدگان کلیه ملل و کلیه نژادها خلاصه می‌شود. به همان صورت که دشمن کارگران آلمانی در کشور آلمان به سر می‌برد، رفقای هم‌رزم کارگران آلمانی در بیرون از مرزهای کشورند.

الکساندرا کولونتای (۱۸۷۲ تا ۱۹۵۲)

Alexandra Kollontai



پدرش یک زمین‌دار بزرگ روس و یک ژنرال بود. در دوران حکومت تزار کولونتای در جنبش انقلابی شرکت داشت و مقالات متعددی در مورد مسایل زنان منتشر کرد. در طی جنگ اول جهانی به خاطر تبلیغات ضدمیلیتاریستی چندین بار دستگیر شد. ششمین کنگره بلشویکی در سال ۱۹۱۷ او را به عضویت در کمیته مرکزی حزب انتخاب کرد. او به عنوان کمیسر خلق برای مسایل تأمین اجتماعی در اولین دولت حکومت شوروی شرکت داشت. از سال ۱۹۲۳ او مناصب دیپلماسی به عهده داشت.

شاید مبارزه ده‌ها سال به طول انجامد

آیا بشریت از تمامی این آزمون‌ها سرافراز بیرون خواهد آمد؟ یک مسأله را باید محرز دانست: سرمایه‌داری واقعاً نقطه اوج خود را پشت سر نهاده است. ما اکنون به یک نقطه عطف تاریخی رسیده ایم، درست مثل دوران گذار از دولت قرون وسطای فئودالیستی با برج و باروها و شوالیه‌های خود. ما در آستانه تحول به سوسیالیسم قرار گرفته ایم. احتمالاً این تنها طلایه‌های اولیه این مبارزه است، نیروهای منفی و ویرانگر. «عناصر سازنده»، یعنی قدرت انقلابی هنوز به اندازه کافی قدرت ندارد. شاید این مبارزه ده‌ها سال به طول انجامد. ولی یک مسأله کاملاً روشن است: جنگ جهانی کنونی تئوری سوسیالیسم علمی را نابود نکرد، بلکه آنرا تقویت نمود.

به دنبال فروپاشی‌های عظیم در سطح جهان و مبارزه سرمایه‌های ملی، رفته‌رفته به مرحله‌ای نزدیک می‌شویم که بشریت متمدن با این معضل روبه‌رو خواهد بود که از بین برود و یا

تولید را بر پایه کار اجتماعی شده بازسازی کند و نه یک تولید ملی، بلکه تولید بین‌المللی پدید آورد. ما متصور بودیم که «بحران‌ها» این معضل را پدید خواهند آورد، ولی اشتباه بود. بحران‌ها علت اصلی نیستند. مبارزه گسترش یافته و اکنون سرمایه ملی برای به دست گرفتن سلطه جهانی مبارزه می‌کند. من تئوری رشد اقتصاد را به خاطر می‌آورم: گذار گام به گام از اقتصاد محلی به اقتصاد منطقه‌ای و از اقتصاد منطقه‌ای به اقتصاد ملی و اکنون از اقتصاد ملی به اقتصاد جهانی.

سرمایه‌داری شرایط عینی این گذار را پدید می‌آورد به طوری که روند تکامل تاریخی اکنون منوط به تأثیر ذهنی طبقه کارگر است. طبقه کارگر می‌تواند این گذار را شتاب بخشد. همه چیز به او بستگی دارد. و این تنها رهیافت طبیعی است و راه دیگری وجود ندارد.

آنری باربوس (۱۸۷۳ تا ۱۹۳۵)

Henri Barbusse



پس از اتمام تحصیلات خود در دانشگاه سوربون، باربوس در بنگاه‌های انتشاراتی مختلفی به کار اشتغال داشت. او تجربیات خود در جبهه‌های جنگ جهانی اول را در آثار گرانبهای ادبی خود که رمان‌های ضدجنگ، به نام «آتش» ۱۹۱۶ و «شفافیت» ۱۹۱۹ بود، انتشار داد. نقل قولی که در زیر آمده، از رمان «آتش» برگرفته شده و گفت‌وگوی سربازان یک واحد نظامی را منعکس می‌کند. باربوس همراه سوسیالیست‌های دیگر در سال ۱۹۱۷ اتحادیه رزمندگان سابق جمهوری خواه را تشکیل داد و در سال ۱۹۱۹ جنبش بین‌المللی

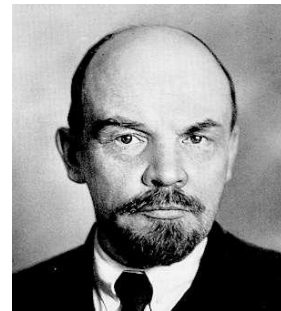
روشنفکران مترقی به نام «شفافیت» را سازماندهی کرد. او در سال ۱۹۲۳ به عضویت حزب کمونیست فرانسه درآمد و در سال ۱۹۳۲ همراه رومن رولان کنگره جهانی ضد جنگ و در سال ۱۹۳۳ کنگره کارگران ضد فاشیست اروپا را ترتیب داد. او تا پای مرگ کوشش کرد مردم را علیه فاشیسم و جنگ بسیج و نیروها را متحد سازد.

قیام خلق‌های جهان

من به شما می‌گویم که برادری یک رؤیاست، احساسی نامعلوم و فرآر؛ هرچند که نسبت به یک فرد غریب و ناشناس احساس نفرت کردن، مغایر با طبع انسان است ولی به همان‌گونه نیز انسان رغبتی ندارد که یک غریبه را دوست بدارد. بر پایه برادری نمی‌توان چیزی را بنا کرد. به همان صورت بر پایه آزادی: آزادی در یک جامعه که هر کس وجود دیگری را محدود می‌کند، بسیار نسبی است. اما برابری قابل تغییر نیست. آزادی و برادری فقط حرف است، در حالی که برابری یک واقعیت عینی است. برابری، یعنی برابری اجتماعی، زیرا افراد در ارزش‌های خود متفاوتند، ولی هر کس باید به اندازه برابر سهمی از جامعه ببرد، زیرا حیات هر فرد به اندازه حیات دیگران ارزشمند است. برابری تعهد بزرگ بشریت است و اهمیت آن بسیار بالاست. اصل تضمین حقوق فردی و تقدیس عزم اکثریت، غیرقابل تغییر است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. برابری هر نوع پیشرفتی را با نیروی واقعاً الهی مقذور خواهد ساخت. قبل از هر چیز این اصل پایه و اساس مطمئن برای هر نوع پیشرفتی را (بر پایه حل و تنظیم نکات مورد اختلاف از طرق موازین قانونی و حقوقی که مطابق با منافع عمومی خواهد بود) به وجود خواهد آورد.

این دیگر بستگی به ما دارد! به همه ما ... پیمان کلیه دمکراسی‌ها، پیمان همه توده‌ها، قیام همه خلق‌ها در سطح جهان، اعتقاد به سادگی سالم انسان‌ها ... فارغ از آن، بقیه چیزها از گذشته، حال و آینده بی‌تفاوت خواهد بود.

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف-لنین (۱۸۷۰ تا ۱۹۲۴)



نسبتاً ساده و طبیعی

در گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم سرکوب هنوز لازم خواهد بود. و (نهاد موجود) دیگر یک دولت به معنای اصلی کلمه نیست، زیرا آچمز نگاه داشتن یک اقلیت استثمارگر توسط اکثریت عظیمی از بردگان دست به مزد دیروز، کار نسبتاً سبک، ساده و طبیعی خواهد بود و بسیار کم‌تر خون ریخته خواهد شد تا در سرکوب قیام‌های بردگان، رعایا و کارگران دست به مزد.

کورت توخولسکی (۱۸۹۰ تا ۱۹۳۵)

Kurt Tucholski



توخولسکی که دکترای حقوق داشت از سال ۱۹۱۳ برای هفته‌نامه «صححه نمایش» (*Schaubühne*) مقاله می‌نوشت که بعد از جنگ جهانی اول به «صححه جهانی» (*Weltbühne*) تبدیل شد. او با نقد کتاب و تئاتر، با مقالات پرمغز علیه گرایش‌های ارتجاعی در قوه قضاییه، پلیس و ارتش، با حمله به استثمار سرمایه‌داری، بیکاری توده‌ای و فقر و فلاکت اجتماعی به نویسنده اصلی «ولت بونه» تبدیل گردید. او از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲

عضو حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان بود. او در سال ۱۹۲۶ به عنوان فرستاده خبری به پاریس رفت و سپس سال‌های آخر زندگی را در مهاجرت سوئد به سر برد.

کمونیست‌ها، افراد بی‌حق و حقوق و مورد پیگرد

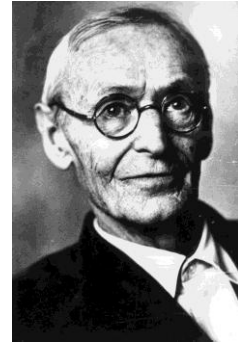
بین دولت از پول مالیات‌های تو، چه مخارجی را متحمل می‌گردد! برای هر کمونیستی در آلمان تقریباً دو سرلشگر، ۴ اسب، یک مسلسل، ۱۹ سرهنگ و تقریباً ۸۲ درجه‌دار با سابقه که در زمین قابل تعویض دولت با وفاداری به خدمت مشغولند، وجود دارد.

... آن‌چه که روزی در اروپای میانه یهودی معنی می‌داد، امروز در بسیاری از کشورها کمونیست است: طعمه بدون حقوقی که هر پاسبان بی‌رحم و خشنی اجازه دارد او را زیر مشت و لگد خود بیاندازد.

اگر یک کمونیست فقیر باشد، می‌گویند حسادت می‌کند. اگر جزو طبقه متوسط باشد، می‌گویند احمق است، زیرا خلاف منافع طبقاتی خود عمل می‌کند. اما اگر توانمند و غنی باشد، می‌گویند شیوه زندگی‌اش با اصول و پرنسپ‌هایی که برای خود انتخاب کرده، تطابق ندارد. لذا این سؤال باقی می‌ماند که بالاخره انسان چه وقت اجازه دارد کمونیست باشد؟

هرمان هسه (۱۸۷۷ تا ۱۹۶۲)

Hermann Hesse



هرمان هسه، نویسنده و نقاش بین سال‌های ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۸ در توینگن (آلمان) حرفه صحافی را آموخت. او از سال ۱۹۱۲ به طور دائم در سوئیس زندگی می‌کرد و در سال ۱۹۱۴ با حمله ارتش آلمان به فرانسه، در روزنامه نوبه زوریخر تسایتونگ، ناسیونالیسم بسیاری از نویسندگان آلمانی را مورد حمله قرار داد که واکنش ابراز نفرت نسبت به او را به دنبال داشت. او با رمان‌های «زیر چرخ»، «گرگ بیابان» و «سیدارتا» شهرت بین‌المللی یافت و سرانجام در سال ۱۹۴۶ موفق به دریافت جایزه نوبل در رشته ادبیات شد.

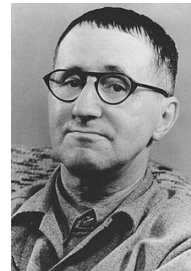
عمر سرمایه‌داری به پایان رسیده است

من این جهان‌بینی را مثل هر جهان‌بینی دیگری قابل بحث می‌دانم، ولی با در نظر گرفتن وضعیت کنونی، سوسیالیسم واقعاً تنها آموزشی است که اصول جامعه و شیوه زندگی اشتباه ما را حداقل به شیوه‌ای جدی مورد انتقاد قرار می‌دهد.

آنچه که در جهان رخ می‌دهد، آخرین مراحل تلاشی اقتصاد سرمایه‌داری است، که دوران شکوفایی و مفهوم خود را پشت سر نهاده و اکنون راه را برای تعالی نوینی باز می‌کند. این تعالی نوین احتمالاً کمونیسیم خواهد بود، که به خودی خود برای من نامطبوع نیست. اگر از امروز به فردا ارث و ثروت در کلیه کشورها از بین برود و اگر ۹۰ درصد بشریت، که امروز در گرسنگی به سر می‌برد، توسط ۱۰ درصد از مردم شکم‌سیر حکومت نگردد، چقدر خوب خواهد بود.

برتولد برشت (۱۸۹۸ تا ۱۹۵۶)

Berthold Brecht



برتولد برشت در سال ۱۸۹۸ در آئوگسبورگ (آلمان) به دنیا آمد. پدرش در سطح مدیریت یک کارخانه صنعتی کار می‌کرد. برشت جوان در آغاز به مونیخ و سپس به برلین رفت. آثار او در آغاز گرایش‌های اکسپرسیونیستی داشت و رفته‌رفته تحت تأثیر مارکسیسم قرار گرفت. پس از قدرت گرفتن نازی‌ها او به دانمارک گریخت. او در مهاجرت از اواسط دهه ۳۰ یادداشت‌های «اندیشه‌های متی» را خلق کرد که در آن تفکرات اولیه کمونیستی در مورد مساوات را به شکل بسیار مختصر و مفید مطرح می‌کرد: «متی گفت: تازه وقتی که برابری شرایط ایجاد شد، می‌توان از نابرابری سخن گفت. وقتی که همه پاها در یک سطح قرار گرفت، می‌توان تشخیص داد، چه کسی بلندتر از دیگران است.» و از این طریق او نشان می‌داد که هدف کشش و کوشش برای رسیدن به مساوات، سرکوب فردیت نیست، بلکه برعکس شکوفایی آنست.

هنگامی که خطر حمله آلمان نازی به دانمارک افزایش یافت برشت ابتدا به فنلاند و سپس به آمریکا مهاجرت کرد. در آنجا او امکان فعالیت، نه در هالیوود و نه در نیویورک، نیافت. پس از جنگ زیر فشار پیگرد کمونیست‌ها در دوران مک‌کارتیسم به اروپا بازگشت و در برلین شرقی به اتفاق همسر خود «هلنه وایگل» تئاتر «برلینر انسامبل» را تأسیس کرد. نمایشنامه‌های او و نحوه اجرای آن‌ها جهانشمول شد ولی برشت تا فرا رسیدن مرگش در آلمان غربی مورد بایکوت قرار داشت و مطرود معرفی شده بود.

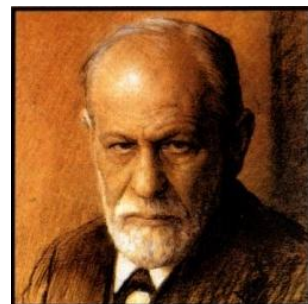
در ستایش کمونیسم

کمونیسم منطقی است، هر کس آن را درک می‌کند. ساده است.

تو که استثمارگر نیستی. تو می توانی آن را درک کنی.
 برایت خوب است، در موردش تحقیق کن.
 ابلهان، آنرا ابلهانه می دانند و مردمان کثیف آنرا کثیف می پندارند.
 آن علیه کثافت و علیه حماقت است.
 استثمارگران آنرا جنایت می نامند.
 ولی ما می دانیم:
 آن پایان جنایات آنهاست.
 آن دیوانگی نیست، بلکه
 پایان دیوانگی است.
 آن معما نیست،
 بلکه راه حل است.
 آن مسأله بسیار ساده ای است
 که اجرایش بس دشوار است.

زیگموند فروید (۱۸۵۶ تا ۱۹۳۹)

Sigmund Freud



زیگموند فروید در یک سلسله درس های «ورود به پسیکوآنالیز» به مارکسیسم و تحولات روسیه پرداخت.

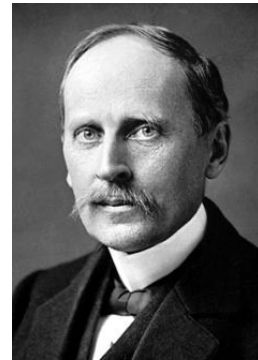
ناجی یک آینده بهتر

قدرت مارکسیسم ظاهراً نه در برداشت آن از تاریخ و پیش‌بینی آینده برمبنای آن است، بلکه در اثبات دقیق تأثیر اجباری است که مناسبات اقتصادی انسان‌ها روی موضع‌گیری‌های فکری، نژادی و هنری آن‌ها دارد. به دنبال آن یک سلسله از روابط و به هم پیوستگی‌هایی برملا شد که تا قبل از آن تقریباً به طور کامل ناشناخته مانده بود.

در دورانی که ملل بزرگ نجات خود را تنها در حفظ تقوای دینی مسیحیت اعلام می‌کنند، تحولات روسیه - با وجود برخی از اتفاقات نادر ناخوشایند - مانند مژده آینده بهتری به نظر می‌رسد. متأسفانه نه از شک و تردید ما و نه از ایمان متعصبانه دیگران نشانی به چشم نمی‌خورد که این آزمایش (در روسیه) چگونه ادامه خواهد یافت. آینده نشان خواهد داد. شاید آینده نشان دهد که این آزمایش زودرس بود و تا وقتی که کشفیات جدید، سلطه ما بر نیروهای طبیعت را تقویت نکرده و ارضاء حوایج ما را تسهیل ننموده، تغییر و تحول اساسی در نظم اجتماعی شانس زیادی برای پیروزی ندارد. تازه پس از آن می‌تواند این امکان به وجود آید که یک نظم نوین اجتماعی نه تنها نیازهای مادی توده‌ها را از بین ببرد، بلکه توقعات فرهنگی افراد را نیز ارتقاء بخشد. طبیعی است که آنگاه نیز ما با مشکلاتی که طبیعت سرکش انسانی برای هر اجتماعی فراهم می‌آورد، برای مدت نامعلومی درگیر خواهیم ماند.

رومن رولان (۱۸۶۶ تا ۱۹۴۴)

Romain Rolland



رومن رولان در عنوان جوانی پسیفیست بود و قبل از هر چیز با تاریخ هنر و موسیقی سر و کار داشت و به عنوان معلم در این رشته‌ها تدریس می‌کرد. او که با جنگ مخالف بود در سال ۱۹۱۴ از فرانسه به سوئیس، که اعلام بی‌طرفی کرده بود، رفت. کتاب ژان کریستف او شهرت جهانی پیدا کرد و در سال ۱۹۱۶ جایزه نوبل در رشته ادبیات به او تعلق گرفت. او در سال ۱۹۱۸ از مؤسسين جامعه روشنفکران «Clarte» بود. او که ضدفاشیست بود از جمهوری اسپانیا پشتیبانی می‌کرد. نقل قول زیر از رمان مشهور وی «جان شیفته» برداشته شده است.

در زندان نمونه سرمایه‌داری

همان‌طور که در جنگ‌های آینده هر کس، چه غیرنظامی، زن، سالخورده، کودک و یا معلول سهم خود را خواهد پرداخت، در زندان نمونه سرمایه‌داری بین‌المللی نیز هر کس دارای نمره خاص خود خواهد بود؛ حتی یک فرد مستقل نیز تحمل نخواهد شد ... او، بدون اعمال خشونت! مکانیسم کار به قدری کامل خواهد بود، که هیچ گزینه دیگری وجود نخواهد داشت، جز این که تسلیم شد و یا از گرسنگی مرد. رسانه و آزادی بیان چیزی جز خیالبافی‌های دوران گذشته نخواهد بود و دیگر کشوری وجود نخواهد داشت که بتوان برای فرار از سرکوب به آن پناه برد. تور نامریی رفته‌رفته دور کره زمین تنیده می‌شود.

رو به بالا فرار کنیم! اگر پای ما را گرفتند، با سر و سینه خود را آزاد سازیم! رها ساختن خود کار زندگیست و با مرگ به کمال خواهد رسید. ولی در هنگامی که اغلب زندگان که در معادن خونشان کشیده می‌شود، مرده اند، ما قصد داریم خود را از زالوهای باتلاق رها سازیم!... مثل من رفتار کن! هرگز خسته نشو! و به آنانی که در این باتلاق فرو می‌روند یاری رسان!

این آنت، شخصیت اصلی رمان است که خطاب به پسرش سخن می‌گوید.

جواهر لعل نهرو (۱۸۸۹ تا ۱۹۶۴)



بعد از گاندی، نهرو مهم‌ترین رهبر جنبش رهایی‌بخش هندوستان بود. او دوران مدرسه و دانشگاه را در بریتانیا گذراند. در سال ۱۹۱۰ در لندن به کار وکالت پرداخت. ۱۹۱۲ به هندوستان بازگشت. او در سال ۱۹۲۱، ۱۹۳۰ و برای بار سوم در طول جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۵ دستگیر شد و به زندان افتاد. در این سال‌ها او به شیوه تفکر سوسیالیستی خود دست یافت. او در سال ۱۹۴۶ در مذاکرات در مورد استقلال هندوستان شرکت داشت و در همان سال رییس دولت موقت کشور گردید و پس از تأسیس اتحادیه هند در سال ۱۹۴۷ به نخست‌وزیری این کشور انتخاب شد. او یکی از بنیان‌گذاران کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۵ بود، که در آن ۲۹ کشور آسیایی و آفریقایی خواهان مبارزه علیه کلنیالیسم و خواهان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز شدند و جنبش عدم تعهد را پایه گذاردند.

یک جامعه بی طبقه

هدف نهایی ما باید یک جامعه بی طبقه باشد، با امکانات اقتصادی مشابه و عدالت برای همه، جامعه‌ای که بر یک پایه برنامه‌ریزی شده بنا شده باشد، که وظیفه‌اش ارتقاء سطح مادی و فرهنگی بشریت است، ارزش‌های معنوی - همکاری، از خودگذشتگی، علاقه به کار، قانونمداری، خیرخواهی و عشق - را پرورش دهد و نهایتاً یک نظم جهانی بر پا کند. هر چه مانع آن است باید از میان برداشته شود، آنجا که ممکن است با نرمش و ملایمت و در صورت لزوم با زور و خشونت. و قابل تردید نیست که استفاده از زور اغلب قابل اجتناب نخواهد بود.

من به سوسیالیسم روزبه‌روز بیش‌تر اعتقاد پیدا کردم، روزبه‌روز بیش‌تر به بخش‌هایی از کمونیسم، نه به عملکرد روزمره آن، بلکه به جوانب تئوریکش. اعتقاد به جامعه کمونیستی، زمانی در آینده. اما من همواره این را مشروط کرده‌ام که شیوه‌ها و متدها باید مسالمت‌آمیز باشد. صلح‌آمیز به معنای واقعی کلمه و بدون ناحقی. به سادگی نمی‌توان گفت که آیا هر دوی این‌ها ممکن است. اما عقیده‌ام این است که شیوه‌هایی که در برخی از کشورهای کمونیستی مورد استفاده قرار می‌گیرد، یعنی استعمال زور زیاد و ایجاد درد و رنج، متدهای درستی نیست.

ارنست تولر (۱۸۹۳ تا ۱۹۳۹)

Ernst Toller



در ابتدای جنگ جهانی اول، تولر داوطلب جنگی بود اما چندی بعد به علت یک بیماری روانی از خدمت در ارتش معاف شد. او رفته رفته یک پاسیفیست شد و در تظاهرات و اعتصابات توده‌ای علیه جنگ شرکت کرد. تولر در انقلاب نوامبر در ابتدا رییس دوم شورای مرکزی شورای کارگران و دهقانان و سربازان بایرن بود و هنگامی که نیروهای ضدانقلاب جمهوری شورایی را مورد تهدید قرار دادند در مقام فرمانده ارتش سرخ به مبارزه پرداخت و شهر داخائو را تصرف کرد. او طی اسارت ۵ ساله در زندان قلعه مبدل به یک دراماتیکر شد که آثارش در صحنه تئاترهای آلمان بسیار موفق بود. او در آثار خود «آزادی اقتصادی» را که «در عمل به آنارشی و استثمار بی‌ملاحظه نیروی کار انسانی» می‌انجامد، مردود می‌شمارد. به عوض «بی‌برنامگی که امروز به بحران جهانی دامن می‌زند»، او خواهان «ابداع برنامه‌ریزی شده تولید و مصرف، متناسب با حوایج جامعه» بود. او در سال ۱۹۳۳ مهاجرت کرد و در سال ۱۹۳۹ در ایالات متحده آمریکا در کمال یأس و نومیدی دست به خودکشی زد.

آمال و آماج آن‌ها: طلا و نفت

آنچه که ما نیاز داریم، تعمیق دموکراسی است. یعنی: آزادی سیاسی به اضافه عدالت اجتماعی.

... آزادی واقعی تنها وقتی وجود دارد که هر شهروندی، نه تنها روی کاغذ، بلکه به طور واقعی حق داشتن کار، حق تمتع از فرهنگ و حق داشتن امکانات تفریحی را داشته باشد.

سیاست‌مداران، خود و شهروندان را گول می‌زنند و منافع خود را به جای امیال ایده‌آل جا می‌زنند. برای این ایده‌آل‌ها، برای طلا، برای زمین، برای مواد معدنی، برای نفت و برای جنگی از چیزهای مرده، مردم می‌میرند، گرسنگی می‌کشند و در یأس و نومیدی به سر می‌برند. گناه، در مقابل گناه سرمایه‌داری رنگ باخته به نظر می‌رسد.

جان اشتاین‌بک (۱۹۰۲ تا ۱۹۶۸)

John Steinbeck



اشتاين‌بک که از شهروندان کالیفرنیا بود، علوم طبیعی تحصیل کرد و در مشاغل مختلفی از جمله کارگر موسمی به کار اشتغال داشت و بعد خبرنگار و خبرنگار جنگی شد. مسایل اجتماعی در مرکز توجه رمان‌های وی قرار دارد. کتاب «خوشه‌های خشم» او، که بی‌نوايي و بی‌چارگي دهقانان مستأجر کوچک و کارگران پلانتاژها را به تصویر می‌کشد، یکی از مهم‌ترین آثار ادبی است که ادبیات جهان در واکنش به بحران عظیم سال ۱۹۲۹ پدید آورد. نقل قول‌های زیر از کتاب نامبرده استخراج شده است.

در یک سرزمین آزاد...

آدم امروز دیگر نمی‌تواند زندگی خانواده‌اش را با کار خود تأمین کند و وضع روزبه‌روز بدتر می‌شود.

او می‌گوید، به زودی آن‌ها هوا را نیز به ما خواهند فروخت.

معامله، یعنی این که همیشه یکی سر دیگری را کلاه بگذارد. ولی ما اینجا در یک کشور آزاد زندگی می‌کنیم. - بعله، بفرمایید از این آزادی استفاده کنید. یکی می‌گفت، آدم همانقدر آزاد است که پول دارد، برای آزادی پردازد. «ولی برای خاتمه دادن به این وضع یک امکان دیگر وجود دارد. صاعقه و زمین لرزه نیست. یک کار خیلی بدی است که مردم انجام دادند و خدا شاهد است که درست این همان چیزی است که می‌توانیم تغییر به وجود آوریم.»

هاینریش مان (۱۸۷۱ تا ۱۹۵۰)

Heinrich Mann



پس از فراآموزی حرفه کتاب‌بندی هاینریش مان که در یک خانواده پاتریسین در لوبک آلمان به دنیا آمده بود به حرفه نقاشی و رنگرزی و شغل آزاد نویسندگی پرداخت. مسافرت‌های متعدد، عمدتاً با برادر کوچک‌ترش توماس او را با فرانسه و ایتالیا آشنا کرد. او در جمهوری وایمار به ویژه به خاطر رمانش «رعیت» *Untertan* بسیار موفق بود. در سال ۱۹۳۱ بخش هنر شاعری آکادمی هنرهای زیبای پروس او را به ریاست خود انتخاب کرد. ولی همین آکادمی در سال ۱۹۳۳ او را از آکادمی اخراج کرد. رژیم نازی او، کورت توخولسکی و دیگران را در اولین لیست کسانی که می‌بایست اجباراً تبعیت آلمانی خود را از دست بدهند، قرار داد. هاینریش مان به مهاجرت سیاسی به فرانسه رفت. در سال ۱۹۳۸ به سمت پرزیدنت کمیته جبهه خلق آلمانی انتخاب شد. او در سال ۱۹۴۰ از طریق اسپانیا به کالیفرنیا فرار کرد. آثار اصلی او دو کتاب تاریخی «نوجوانی پادشاه هنری چهارم» و «پادشاه هنری چهارم به کمال رسیده» متعلق به سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۹ است.

کمونیسم پیروزمند

نیازی به گفتن نیست که برابری کامل انسانی وجود ندارد. آزاد به دنیا آمده نیز تنها یک عبارت است که انسان‌های میرا در مورد خود اظهار می‌دارند. این عبارت فناپذیر آن‌ها است. اگر حیات روزی آن را واقعاً محقق می‌کرد، آیا احتمالاً آن‌ها دیگر دلیلی برای حیات نمی‌داشتند؟

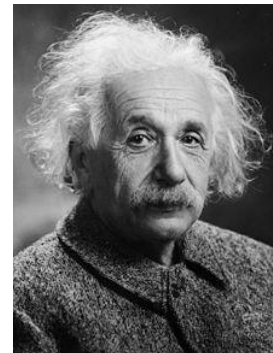
آزاد و برابر بودن به حیات نیرو می‌بخشد. اولی به خاطر دومی. هر جا که برابری تیره‌ها، طبقات و افراد ممنوع باشد، دشمنی و خصومت علیه حیات آشکار می‌گردد و با آن آزادی هم فنا می‌شود. هم آن قدر که به دست آمده و هم آن قدر که باقی مانده است.

زمینه رشد انقلاب جهانی فکر است، فکر بلااستثناء هر ارگانیسم انسانی که اکنون می‌اندیشد و ارزش خود را دریافته.

کمونیست بودن ننگ نیست. چون آن نهادها و آن برداشت‌هایی از زندگی که کمونیستی نام گرفته در عرض بیست سال کشور را سربلند ساخته و پیروزمند می‌کند. پیروزی از آن انقلاب پرولتری است، که یک انقلاب واقعی می‌باشد. چه در استالین‌گراد و چه در والمی (ارتش انقلابی فرانسه در سال ۱۷۹۳ شکست سختی به پیمان تجاوزگر متحده نیروهای پروسی و اتریشی وارد کرد).

آلبرت اینشتاین (۱۸۷۹ تا ۱۹۵۵)

Albert Einstein



آلبرت اینشتاین در شهر «اولم» آلمان به دنیا آمد. او برای این که به خدمت سربازی نرود قبل از جنگ اول جهانی تبعیت خود را از دولت آلمان پس داد ولی تا سال ۱۹۳۳ عمده‌تاً در آلمان کار می‌کرد. او همراه توخولسکی، کارل فون اوسیتزکی در کنار دیگران از بنیان‌گذاران لیگ بین‌المللی برای حقوق بشر بود و در سازمان «کمک سرخ» که به حزب کمونیست آلمان نزدیک بود، فعالیت می‌کرد (عمده فعالیت این سازمان کمک به قربانیان ترور فاشیستی بود، که روزه‌روز بیش‌تر می‌شد). او همراه با هاینریش مان، ارنست تولر، کته کولوبتزر، آرنولد تسوایگ و دیگران از امضاء کنندگان «فراخوان فوری» برای ایجاد اتحاد چپ ضدفاشیستی متشکل از حزب سوسیال دموکراسی و حزب کمونیست و سندیکاها بود. او در سال ۱۹۳۳ از سفر خود به خارج، دیگر به آلمان بازنگشت. گوبلز آثار اینشتاین را «غیرآلمانی» اعلام کرد و دستور سوزاندن آن‌ها را داد. او در مهاجرت (پرینستون، آمریکا) برای همبستگی با اوسیتزکی و دیگر قربانیان رژیم نازی فعالیت داشت و در دوران جنگ سرد نیز علیه پیگرد کمونیست‌ها در ایالات متحده اعتراض کرد. او نیز مانند هانس ایسلر، چارلی چاپلین، مارلین مونرو و بسیاری دیگر تحت کنترل سازمان‌های جاسوسی آمریکا قرار داشت.

بحران‌های هربار شدیدتر اقتصادی

تولید برای سود است. کارگر مدام در هراس است که کار خود را از دست بدهد.

پیشرفت‌های فنی به جای آن که از بار سنگین کار برای همه مردم بکاهد، به بیکاری می‌انجامد. انگیزه سود در رابطه با جنگ رقابت سرمایه‌داران مسؤول انباشت و مصرف ناپایدار سرمایه است که پی‌آمدهای آن، بحران‌های هربار شدیدتر اقتصادی را به دنبال دارد.

سرمایه خصوصی به این سو گرایش دارد که در دست تعداد قلیلی متمرکز شود، هم به دلیل رقابت بین سرمایه‌داران و هم به دلیل رشد تکنولوژی و تقسیم کار بالنده که به ضرر کوچک‌ترها، پیدایش واحدهای بزرگ‌تری را به پیش می‌تازاند. نتیجه این روند، پدید آمدن الیگارش‌ی سرمایه خصوصی است که قدرت عظیم آن حتا توسط یک جامعه سیاسی سازمان‌یافته و دمکراتیک قابل مهار نیست. زیرا اعضای ارگان‌های قانون‌گذاری از طرف احزاب سیاسی انتخاب می‌شوند که از نظر مالی به طور گسترده از طرف سرمایه‌داران خصوصی پشتیبانی و یا از طرق دیگر مورد اعمال نفوذ قرار می‌گیرند و در عمل انتخاب کنندگان را از نهاد قانون‌گذاری جدا می‌کنند. در نتیجه «نمایندگان مردم» عملاً به اندازه کافی منافع اقل‌تار مستضعف را لحاظ نمی‌کنند. مضاف بر آن، تحت شرایط موجود سرمایه‌داران خصوصی ناگزیر به طور مستقیم و یا غیرمستقیم منابع عمده اطلاعاتی (روزنامه، رادیو و نهادهای تعلیم و تربیتی) تحت کنترل خود قرار می‌دهند. لذا بسیار سخت و برای شهروندان به طور فردی حتا اغلب غیرممکن است که بتوانند به نتایج منطقی برسند و از حقوق سیاسی خود استفاده هوشمندانه کنند.

سرکوب و استثمار زشت‌ترین پدیده‌ها در کلیه امور روابط انسانی است.

من معلول کردن افراد را بدترین نکبت سرمایه‌داری می‌دانم.

اعتقاد دارم: برای این که بتوان به این نابسامانی‌های فجیع پایان داد، تنها یک وسیله وجود دارد و آن استقرار سوسیالیستی است که در آن ابزار تولید که متعلق به همگان است، بنا بر یک برنامه مشخص مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آگاهی بر اهداف و مشکلات سوسیالیسم در دوران گذار دارای اهمیت زیادی است. متأسفانه در وضعیت کنونی اجتماع، بحث آزاد در مورد این نوع مسایل به علت وجود پرهیزه (تابوی) سنگین، مشکل شده است.

سی. رایت میلز (۱۹۱۶ تا ۱۹۶۲)

C. Wright Mills



او پرفسور جامعه‌شناسی در دانشگاه کلمبیا، نیویورک و یک منتقد ریزین و دقیق و از صاحب‌نظران مکتب جامعه‌شناسی بود.

انحصار افکار را از میان برداریم

آنچه را که امروز صاحبان قدرت او توپیک می‌نامند، عملاً پیش شرط بقاء بشریت است.

اگر بخواهیم انحصار سیاسی قدرت‌های حاکم، که ما را مستقیماً به سوی جنگ سوم جهانی سوق می‌دهد، بشکنیم، باید اول انحصار فکری آنان را خرد کنیم. ...

آنها آنچه را که در چارچوب تصوراتشان می‌گنجد، خلاق می‌نامند ولی هیچ رهیافت خلاقانه‌ای از ورطه ورشکسته آنان موجود نیست. به نظر آنها، خلاق بودن، یعنی متواضعانه‌تر گردن خود را زیر یوغ آنها نهادن. بسیاری از ما هم‌اکنون خمیده و گوژپشت شده ایم و لذا اولین وظیفه ما این خواهد بود که یوغ از گردن خود برداریم و

به جست‌وجوی یک تالی و بدیل واقعی برخیزیم. و بر این مضمون باید گفت: امروز اولین وظیفه روشنفکران این است که پیگیرانه و با عزم راسخ «غیرخلاق» باشند. چون در چارچوب امروزی، خلاق بودن به معنی تأیید تداوم آن وضعیتی است که ما باید با آن مبارزه کنیم.

لایم دیر (۱۹۰۳ تا ۱۹۷۶)

Lame Deer



هنگامی که در دهه ۱۹۶۰ جنبش سرخ‌پوستی مجدداً دست به فعالیت زد، لایم دیر، شمن و حکیم قبیله مینکونجا-لاکوتا-سیوکس *Minkonja-lakota-Sioux* که حدوداً ۶۰ ساله بود، در اقدامات متعددی، از جمله اعتراض نشسته برای دفاع از تپه سیاه *Black Hill*، شرکت کرد. این سرزمین به عنوان منطقه مسکونی قبیله لاکوتا قانوناً تأیید و تضمین شده بود. پس از آن که در آنجا معادن طلا یافته شد، دولت ایالات متحده حق نامبرده آنان را لغو کرد. لایم دیر در سال ۱۹۷۶ دیده از جهان فرو بست.

برای سرمایه‌داری، بی‌مصرف

ما سرخ‌پوستان ماده بی‌فایده‌ای هستیم که نمی‌توان از آن سرمایه‌دار درست کرد. ما دهقانان خوبی هم نمی‌شویم، زیرا در عمق وجود ما، این آگاهی به حیات خود ادامه می‌دهد که هیچ انسانی نمی‌تواند زمین، آب، هوا، خاک و آنچه را که زیر آن خفته است،

به عنوان مالکیت خصوصی از آن خود کند. همه این چیزها اشتراکاً به همگان تعلق دارد و اگر بشر بخواهد بقاء خود را حفظ کند، باید این موضع سرخ‌پوستی را بپذیرد. هرچه زودتر، بهتر! وقت زیادی برای تفکر و تعمق باقی نمانده است.

فیدل کاسترو روس - ۱۳ اوت ۱۹۲۶



در کنفرانس زیست‌محیطی سازمان ملل متحد در ریودژانیرو روز ۱۲ ژوئن سال ۱۹۹۲
فیدل کاسترو گفت:

«جنگل‌ها ناپدید می‌شوند و کویرها گسترش می‌یابند. میلیاردها تن خاک حاصل‌خیز همه ساله در دریاها ناپدید می‌گردد. تیره‌های بی‌شماری منقرض می‌گردد. فقر و فشاری که به دنبال رشد جمعیت پدید می‌آید، انسان‌ها را ناچاراً مجبور می‌سازد تا برای بقای خود طبیعت را استثمار کنند. نمی‌توان به این خاطر کشورهای "جهان سوم" را، که تا دیروز مستعمره بودند و امروز به علت نظم اقتصادی غیرعادلانه استثمار شده و ملل تاراج شده جهان هستند، مسؤول شناخت.

راه‌حل این نیست که جلوی رشد و تکامل آن‌هایی که بیش از همه نیازمندند، گرفته شود. حقیقت این است که هرآنچه امروز باعث عقب‌ماندگی و فقر می‌گردد، یک سوءقصد علنی به محیط زیست است. به دنبال آن میلیون‌ها مرد، زن و کودک (بیش از کشته‌شدگان هر جنگ جهانی) همه ساله در "جهان سوم" می‌میرند. مبادله نابرابر، حمایت‌های دولتی و بدهی‌های خارجی روی شرایط زیست‌محیطی تأثیر گذارده و ویرانی محیط زیست را

تقویت می کنند.

اگر بخواهیم بشریت را از این خودسوزی نجات دهیم، باید ثروت‌های کره زمین و تکنولوژی موجود بهتر تقسیم گردد. چیزهای غیر ضرور و لوکس کم‌تر شود. افراط و تفریط در تعداد قلیلی از کشورها کاهش یابد، در عوض فقر و گرسنگی در بخش‌های وسیع دنیا نیز کم‌تر شود. باید انتقال شیوه زندگی و عادات مصرفی را که محیط زیست را نابود می‌سازد، به "جهان سوم" پایان داد. زندگی بشری باید منطقی‌تر شود. باید یک نظم بین‌المللی اقتصادی عادلانه استقرار یابد. کلیه تحقیقات علمی لازم باید برای رشد و تکامل مستمر، بدون آلودگی محیط زیست به کار گرفته شود. باید بدهی‌های زیست‌محیطی را پرداخت و نه بدهی‌های خارجی را. باید گرسنگی از بین برود و نه انسان.

اکنون که دیگر تهدید فرضی کمونیسم از بین رفته و بهانه‌ای برای ادامه جنگ سرد، مسابقه تسلیحاتی و مخارج نظامی وجود ندارد، چه چیز مانع از این می‌شود که هزینه این کارها به این مصرف برسد که رشد و تکامل در "جهان سوم" تقویت گردد و با خطر نابودی زیست‌محیطی کره زمین مبارزه شود؟

خودپرستی کافی است، کوشش برای تحمیل سرکردگی کافیت، بی‌احساسی، بی‌مسئولیتی و کلاهبرداری کافیت. فردا دیگر برای انجام کاری که مدت‌ها پیش می‌بایست انجام شده بود، دیر است.»

فیدل در گفت‌وگویی با ایگناتسیو رامونت (روزنامه‌نگار) در سال ۲۰۰۵ هشدار داد:

«پس از آخرین کشتار جهانی در دهه ۱۹۴۰، آن‌ها به ما وعده دنیایی صلح‌آمیز و کاهش شکاف میان فقیر و غنی را می‌دادند، که کشورهای پیشرفته به کشورهای کم‌تر رشد یافته کمک خواهند کرد. همه این وعده‌ها دروغ‌های بزرگی از آب درآمد. در عوض، آن‌ها آن‌چنان نظم جهانی را تحمیل کردند که نه قابل تحمل است و نه پایدار. من به تنهایی دریافتم که اقتصاد سرمایه‌داری پوچ است. مدت‌ها پیش از این که اصلاً با

آثار مارکس و یا لنین آشنا شوم، یک کمونیست تخیلی شده بودم. کمونیست تخیلی فردی است که از موضع علمی و یا تاریخی حرکت نمی‌کند، بلکه از مبدأیی که به نظرش بسیار بد می‌نماید: فقر، بی‌عدالتی و نابرابری...»

ارنستو کاردنال ۱۹۲۵



او از یک خانواده ثروتمند نیکاراگوئه‌ای می‌آید. سفرهای طولانی انجام داده و در کشورهای مختلف تحصیل کرده. او در سال ۱۹۵۴ در قیام نافرجام علیه دیکتاتور نیکاراگوئه، سوموزا که از طرف ایالات متحده آمریکا پشتیبانی می‌شد، شرکت کرد و پس از آن مجبور به مهاجرت شد. او چندین سال به عنوان راهب در دیرهای مختلف می‌زیست. در سال ۱۹۶۵ کشیش شد و سپس در جزیره «سولنتی‌نام» در دریاچه نیکاراگوئه کمونی به شیوه دوران صدر مسیحیت تأسیس کرد. پس از پیروزی انقلاب بر دیکتاتوری سوموزا در سال ۱۹۷۹ کاردنال وزیر فرهنگ دولت سان‌دینیستی شد. در سال ۱۹۸۵ به دستور پاپ یوهانس پل دوم به عنوان کشیش «منتظر خدمت» شد. او دارنده جایزه صلح جامعه انتشار کتاب آلمان است.

ریشه ما از کمونیسم است

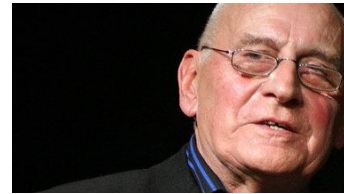
ریشه ما از کمونیسم است. منابع مقدس ما، پدران کلیسا، همه کمونیستی بودند. «سنت جورج» از نیزا می‌گوید که در آغاز «مال من و مال تو، این عبارات فاجعه‌انگیز، برای همه غریبه بود» و «سنت باسیلیوس»: «یک جامعه کامل، جامعه‌ای است که هر نوع

مالکیت خصوصی را ممنوع سازد.» «سنت کلمنت» می گوید: «هر چه که در جهان وجود دارد باید برای مصرف مشترک در اختیار همگان قرار گیرد.» و «سنت آمبروزیوس» از میلان: «خداوند ما می خواست که این جهان در مالکیت همه انسانها قرار داشته باشد.» «خریسوس توموس» می گفت: «جامعه همگانی، شیوه زندگی است که با طبیعت انسان بیش تر مطابقت دارد تا مالکیت خصوصی.» و اینها تنها حرف نبود، بلکه زندگی عملی جوامع اولیه مسیحی بود.

ما نتیجه آن روندی هستیم که با انفجار بزرگ آغاز شد. در ابتدا تنها اجزاء اتم موجود بود که به هم پیوستند و اتم را به وجود آوردند و اتم، ملکولها را. ملکولها که داریم بزرگ تر می شدند سلولها را به وجود آوردند و سلولها که در ابتدا تنها بودند به هم پیوستند و ارگانیسمهای بغرنج تری را پدید آوردند تا سرانجام ارگانیسمی به بغرنجی آگاهی بشر رسید. و بشریت دچار اولوسیون و تکامل شد و جوامع بغرنج تری را پدید آورد و غیرعلمی خواهد بود، اگر تصور کنیم که ما دیگر به پایان تحول و تکامل رسیده ایم. زیرا بشر تازه از یک و شاید دو میلیون سال پیش وجود یافته. انسان اندیشه ورز بین ۶۰ تا ۱۰۰ هزار سال عمر دارد. در حالی که عمر اسبها بیش از ۶۰ میلیون سال است. تمدن بشری با کشف کشاورزی و اهلی ساختن حیوانات و همین طور مالکیت خصوصی از شاید ۱۰ تا ۱۲ هزار سال پیش آغاز شده. می پرسیم: آیا می توانیم تصور کنیم که بشر ۱۰ هزار سال بعد چگونه خواهد بود؟ و در ۱۰۰ هزار سال بعد چطور؟ و در یک میلیون سال بعد چه؟ پس چطور می توان ادعا کرد که دیگر اتوپی به پایان رسیده و ما امروز به مدینه فاضله دست یافته ایم؟

مانفرد وکورت (۱۹۲۹ تا ۲۰۱۴)

Manfred Wekwerth



مانفرد وکورت کارگردان و از همکاران نزدیک برتولد برشت و هلنه وایگل و بعدها مدیر تئاتر «برلینر آنسامبل» و سپس پرزیدنت آکادمی هنرهای زیبای آلمان دمکراتیک بود.

سرمایه‌داری خود را می‌بلعد و هراسناک است

برخی از کمونیست‌ها کمونیسم را تنها در جدی بودنش خلاصه می‌کنند که بدون شک جدی نیز هست ولی شیرین بودن حیات را مورد اغماض قرار می‌دهند که مثلاً چگونه مارکس در بخش‌های بسیار جدی کتاب «سرمایه» از این که مچ سرمایه‌داری حاکم و موفق را به هنگام رفتار احمقانه‌اش گرفته، ابراز شادمانی می‌کند، چون سرمایه‌داری به طور سیستماتیک خریداران خود را نابود می‌سازد. دستمزد کسانی را که روزی باید مثلاً خودروهایی موجود در بازار را خریداری کنند، به طور مستمر کاهش می‌بخشد و برای افزایش سود خود بدون افزایش دستمزد به ساعات کار آنان می‌افزاید. این همان حماقت مار است که دم خود را می‌بلعد و باز هم بیش‌تر طلب می‌کند. در حال حاضر موفقیت‌های سرمایه‌داری آن را بیش‌تر مورد تهدید قرار می‌دهد تا دشمنانش. و این یک حماقت کلی سرمایه‌داری است که قادر به تعریف بحران‌های خود نیست، مگر این که مجبور شود توضیحی برای ماری که دم خود را می‌بلعد پیدا کند.

برخی از کمونیست‌ها اعتقاد خود را به یک تحول کمونیستی از دست داده‌اند. سرمایه‌داری این اعتقاد را از دست نداده. سرمایه برای حفظ روابط مالکیت خود با آن‌چنان شدتی مبارزه می‌کند که گویی تحول کمونیستی همین فردا در شرف وقوع

است. سرمایه با اقدامات احمقانه خود برای نامشروع جلوه دادن کمونیسیم، نشان می‌دهد که تا چه حد کمونیسیم را قوی به حساب می‌آورد.